

ولایت مطلقه فقیه در اندیشه سیاسی آیت الله خامنه‌ای

اکبر اشرفی^۱

قدسی علیزاده سیلاب^۲

چکیده

ولایت فقیه از جمله مباحث و مفاهیم مهم فقه سیاسی شیعه است؛ که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به‌عنوان یکی از پایه‌های اصلی نظام اسلامی مطرح شده و از اهمیت بسیار برخوردار است. در حقیقت، بحث درباره‌ی اختیارات فقیه است که ولایت امر را به عهده گرفته است. اهمیت این مفهوم، بدان جهت است که دشمنان سرسختی دارد؛ به‌گونه‌ای که با ایجاد شبهه در بحث حدود اختیارات ولایت فقیه چهره‌ای غیرمنطقی و مستبدانه از آن ارائه می‌دهند. همچنین از آن جا که آیت الله خامنه‌ای به‌عنوان ولی فقیه در جایگاه رهبری نظام جمهوری اسلامی قرار دارند؛ شناخت و آشنایی نظرات ایشان در رابطه با حدود و اختیارات ولی فقیه و به‌عبارتی ولایت مطلقه فقیه از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. لذا این مقاله بر آن است تا به این سؤال اصلی پاسخ دهد که جایگاه ولایت مطلقه فقیه در اندیشه سیاسی آیت الله خامنه‌ای چیست؟ به منظور پاسخ به سؤال مذکور از روش تحلیل اسنادی که از جمله روش‌های کیفی است استفاده شده است.

کلید واژه‌ها: آیت‌الله خامنه‌ای، ولایت فقیه، اندیشه سیاسی، مردم سالاری دینی، حکومت اسلامی

Email: akbarashrafi552@gmail.com

۱- استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
۲- دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه شاهد

Email: gh.alizadeh88@yahoo.com

مقدمه

امام خمینی(ره) با توجه به تجارب انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران، ابعاد گوناگون نظریه ولایت فقیه را شرح و بسط دادند. بنابراین همه‌ی فقهایی که قائل به ولایت فقیه هستند؛ مانند محقق کرکی، نراقی و صاحب جواهر ولایت را در حد اطلاق برای فقیه در نظر گرفته و از آن به ولایت عامه تعبیر نموده‌اند. بنابراین تفاوتی میان ولایت عامه و ولایت مطلقه نبوده و اندیشه‌ی ولایت مطلقه پیشینه‌ای طولانی‌تر از امام داشته است (ارسطا، ۱۳۷۷: ۸۳-۷۹). حتی برخی از صاحب‌نظران از به کار رفتن واژه‌ی مطلقه یا عامه در بیان برخی از فقهاء این‌گونه برداشت کرده‌اند که ایشان نیز قائل به ولایت مطلقه بوده‌اند، چنانچه محمدهادی معرفت در شرح نظریه‌ی شیخ انصاری این دیدگاه را دارد و قائل است که شیخ انصاری و آیت‌الله خویی به ولایت مطلقه قائل بوده‌اند (معرفت، ۱۳۷۸: ۲۴۶). به نظر می‌رسد اگرچه هیچ ایرادی نیست که دیدگاه فقهایی مانند نراقی و صاحب جواهر را ولایت عامه یا مطلقه تعبیر نمود، اما با تأمل بیشتر در کلمات ایشان و با بررسی عمیق نظریه‌ی امام خمینی(ره) می‌توان دریافت که مراد از «عامه» در بیان فقهاء پیشین تفاوت ماهوی با نظریه‌ی ولایت مطلقه امام دارد. زیرا از کلمات فقهاء مذکور نمی‌توان ولایتی فراتر از چارچوب احکام اولیه و ثانویه استنباط نمود. مقصود از اطلاق در کلمات فقهایی که ولایت مطلقه را به کار گرفته‌اند نیز شمول نسبت به کلیه‌ی ابواب دایره حسیه و محدود نشدن به باب قضاوت یا هر باب دیگر است. طبق اصطلاحی که امام خمینی(ره) در سال‌های پایانی عمر خود به کار برد، مقصود از «ولایت مطلقه» اعمال ولایت بر اساس «مصلحت» است؛ که نه در زمره‌ی احکام ثانویه‌ی معهوده، بلکه از جمله‌ی احکام اولیه و مقدم بر دیگر احکام اولیه تلقی می‌شود. بدون شک، این معنا مقصود فقهاء گذشته نبوده و شاید قبل از امام خمینی(ره) نیز این تعابیر سابقه‌ای نداشته است (حقیقت، ۱۳۸۸: ۱۹۴-۱۹۱). به دلیل اهمیت موضوع از آنجا که آیت الله خامنه‌ای به‌عنوان ولی فقیه در جایگاه رهبری نظام جمهوری اسلامی (نظامی که مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه است) قرار دارند؛ شناخت نظرات ایشان در رابطه با حدود و اختیارات ولی فقیه و به عبارتی ولایت مطلقه فقیه از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. لذا این پژوهش بر آن است تا به این سؤال اصلی پاسخ دهد که جایگاه ولایت مطلقه فقیه در اندیشه سیاسی آیت الله خامنه‌ای چیست؟ به منظور پاسخ به سؤال پژوهش از روش تحلیل اسنادی که از جمله روش‌های کیفی است استفاده شده است. با این روش، اسناد و مدارک موجود شامل کتب، مقالات و... مرتبط با موضوع مورد بررسی قرار گرفته است. در این پژوهش به منظور پاسخ به سؤال اصلی مقاله ابتدا به بررسی مبانی نظری ولایت مطلق فقیه پرداخته شده؛ سپس در بخش دوم، جایگاه ولایت مطلقه فقیه در اندیشه سیاسی آیت الله خامنه‌ای بر اساس بیانات ایشان مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین در پایان به‌طور خلاصه به ارتباط ولایت فقیه با بحث مردم سالاری دینی بیان می‌گردد.

مبانی نظری ولایت مطلقه فقیه

ابتدا ضروری به نظر می‌رسد در پاسخ به سؤال اصلی مقاله کلیات و مبانی نظری ولایت مطلقه فقیه مورد بررسی قرار گیرد.

۱- تعریف مفاهیم

۱-۱- «ولایت»: واژه‌ای عربی است که از کلمه «ولی» به معنی پیوستگی و قرابت گرفته شده و واژه‌های فراوانی از آن اشتقاق یافته است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ ق: ۵۳۳). این واژه با شکل‌های مختلف در معانی محبت، حب و دوستی، نصرت و یاری، سلطان، متابعت و پیروی و سرپرستی استعمال شده که وجه مشترک همه این معانی همان قرب معنوی است (ابن منظور، ۱۴۱۸ ق: ج ۱۵، ۴۰۲-۴۰۰).
ولایت در اصطلاح، به معنی سرپرستی و سلطه داشتن بر فرد یا افراد معین است و در حقیقت بیانگر نوعی حق دخالت و اعمال نظر در امری برای شخص خاص است. مصطلح فقها آن است که ولایت به کسر واو سلطه بر غیر به حکم عقل یا شرع، در بدن یا مال یا هر دو است (بحرالعلوم، ۱۳۶۲: ۲۱۰). از نظر امام خمینی (ره) ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس (امام خمینی (ره)، ۱۳۹۰: ۵۱).

همچنین واژه ولایت در بحث ولایت فقیه به معنای سرپرستی است و در این معنا، ولایت شامل ولایت تکوینی و تشریحی می‌شود. ولایت تشریحی نیز خود به دو بخش ولایت بر محجوران و ولایت بر جامعه خردمندان تقسیم می‌شود. ولایت فقیه نیز ولایت مدیریتی بر جامعه اسلامی است که به منظور اجرای احکام و تحقق ارزش‌های دینی و شکوفا ساختن استعدادهای افراد یک جامعه و رساندن آنان به کمال و تعالی در خور خویش صورت می‌گیرد (جوادی آملی، ۱۳۹۱: ۱۲۹-۱۲۲).

۱-۲- «مطلقه»: مطلقه و مطلق به چند معنا به کار می‌رود: الف- مطلق به معنای کل گریانه و فراگیر و تمامتخواه که مفهوم توتالیتریانیسم از آن دریافت می‌شود؛ ب- مطلق به معنای آزاد و رها از هر قید و بند و فارغ از هر حد و حدودی و رأی قانون و مسئولیت نداشتن در برابر گفتار و رفتار؛ ج- مطلق در برابر مقید و محدود. مقصود از اطلاق، گسترش دامنه ولایت فقیه و شمول مسئولیت است که برای تأمین مصالح و تضمین عدالت، همه ابعاد مصالح مردمی را فرا می‌گیرد. فقهای پیشین به جای واژه مطلقه از عامه استفاده می‌کردند؛ زیرا در برابر این شمول و مطلق بودن ولایت، ولایت‌های دیگری نیز وجود دارد که جهات خاصی از آنها مورد نظر است، مانند ولایت پدر در امر ازدواج دختر یا ولایت پدر و جد در تصرفات مالی فرزندان نابالغ. بنابراین، منظور از اطلاق، گسترش دامنه ولایت فقیه و مسئولیت اجرایی ولی فقیه در همه احکام انتظامی اسلامی و همه ابعاد مصالح عمومی مردم است و مانند دیگر ولایت‌ها، یک بعدی نخواهد بود. از این رو، مطلقه در برابر مقیده‌ای آمده است که اختیارات ولی فقیه را به موارد خاصی همچون امور حسبه محدود می‌کردند. در نتیجه، مطلق بودن ولایت یعنی اینکه فقیه:

۱- مستلزم است که همه احکام اسلام را تبیین و اجرا کند؛ زیرا چون هیچ حکمی از احکام الهی در عصر غیبت قابل تعطیل شدن نیست؛ ۲- بر اساس قاعده اهم و مهم، برای تراجم احکام چاره‌ای بیندیشد؛ ۳- برخلاف حکومت‌های مطلقه، اطلاق در ولایت فقیه محدود به موازین اسلامی و رعایت عدالت و تقوا برای اداره جامعه اسلامی است. (کعبی، ۱۳۸۰: ۶۱).

اساسی‌ترین بحث، مفهوم اطلاق در ولایت فقیه و بحث از حدود و اختیارات ولی فقیه است. چرا که فقها در مورد ضرورت وجود ولی فقیه در زمان غیبت اتفاق نظر دارند؛ اما اختلاف نظر آنها در رابطه با میزان و حدود اختیارات ولی فقیه است. از نظر امام خمینی(ره) ولی فقیه دارای کلیه اختیارات حکومتی پیامبر(ص) است و حکومت وی شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله(ص) و یکی از احکام اولیه اسلام است که بر تمام احکام فرعی، حتی نماز، روزه و حج تقدم دارد و به تعبیری دیگر کلیه امور مربوط به حکومت و سیاست که برای پیامبر(ص) و ائمه(ع) مقرر شده، در مورد فقیه عادل نیز مقرر استو عقلاً نمی‌توان فرقی میان این دو قائل شد (امام خمینی(ره)، ۱۳۶۵: ۳۵).

۱-۳- «فقیه»: مقصود از فقیه در بحث ولایت فقیه، مجتهد جامع الشرایط است که باید سه ویژگی داشته باشد:

الف- اجتهاد مطلق: اسلام مجموعه منسجمی است که سیاست آن عین دیانت و دیانت آن عین سیاست است؛ لذا درک درست و کامل آن زمانی صورت می‌گیرد که فقیه، به همه ابعاد آن آگاه باشد و از این رو، اسلام شناس واقعی کسی است که در همه اصول و فروع، در عبادات و عقود و احکام و سیاست اسلامی مجتهد باشد فقیه حاکم بر نظام اسلامی که در عصر غیبت، مجری، حافظ و مبین قرآن است، باید به تمام جوانب آن آگاه باشد. وی باید علاوه بر شناخت احکام و معارف قرآن، درباره انسان و جامعه اسلامی، روایات رسیده را نیز به خوبی بررسی نموده و به شناختی کامل و جامع از احکام اسلام دست یابد. یعنی آنکه شعاع عمل فقیه باید همدوش شعاع فقه باشد و بتواند مسائل جدید و مستحدثه مسلمانان را حل کند و آنها را با اصول و فروع دین تطبیق دهد (جوادی آملی، ۱۳۹۱: ۱۳۷).

ب- عدالت مطلق: فقیه جامع الشرایط کسی است که علاوه بر اینکه لازم است علم دین را درست بفهمد، باید آن علم را در خودش و محدوده حیاتش و در جامعه اسلامی به درستی اجرا نماید. لازم است همه وظایف دینی خود را انجام دهد و آنچه از دین باید به مردم ابلاغ کند، ابلاغ نماید و چیزی را کتمان نکند. فقیه عادل باید با پیروی عملی محض از احکام و دستورهای دین، هوی و هوس را ترک کند. فقیه حاکم، اگر فتوایی دهد، باید خود نیز به آن عمل کند و اگر حکم قضایی صادر می‌کند، خود نیز آن را بپذیرد و اگر حکم ولایی و حکومتی صادر و انشا می‌کند؛ خود نیز بر آن گردن نهاده و نقض نکند (جوادی آملی، ۱۳۹۱: ۱۳۸-۱۳۹).

ج- قدرت و مدیریت و استعداد رهبری: فقیه جامعه الشرایط باید افزون بر اجتهاد و عدالت مطلق، بیش درستی نسبت به امور سیاسی و اجتماعی داخل و خارج کشور داشته باشد و از هنر مدیریت و لوازم آن برخوردار باشد. زیرا مدیریت گذشته از تئوری، نیازمند ذوق و اداره و هنر تدبیر است. بنابراین نمی‌توان

گفت هر فقیه عادل صلاحت رهبری جامعه را دارد، بلکه باید گذشته از شرائط علمی، دارای استعداد و توانایی لازم برای اداره امت اسلامی باشد (جوادی آملی، ۱۳۹۱: ۱۴۰-۱۳۹).

این مورد چنان از اهمیت برخوردار است که در اصل ۱۰۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در مورد ویژگی‌های رهبری چنین بیان شده است: ۱- صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه. ۲- عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام. ۳- بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری. در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی‌تر باشد مقدم است (قانون اساسی، ۱۳۷۵: ۳۰).

پس از بررسی هر یک از مفاهیم واژه ولایت مطلقه فقیه به بیان و بررسی این نظریه پرداخته می‌شود.

۲- نظریه ولایت مطلقه فقیه

به‌طور کلی می‌توان گفت در قلمرو ولایت فقیه، دو دیدگاه اساسی وجود دارد:

الف. دیدگاهی که قلمرو ولایت فقیه را بسان قلمرو حکومت پیامبر اسلام (ص) و امامان معصوم (ع) گسترده و تام می‌داند و بر این باور است که ولی فقیه، در تدبیر و اداره کشور، در همه امور، حق دخالت و تصمیم‌گیری دارد (مزینانی، ۱۳۷۷: ۱۷).

ب. در مقابل، شماری قلمرو اختیار ولایت فقیه و دایره نفوذ آن را اندک پنداشته‌اند: مال‌هایی که مالکان آن ناشناخته‌اند، کودکان بی‌سرپرست و ... یعنی بر این پندارند که فقیه نمی‌تواند حوزه اختیار خویش را گسترده نماید، بلکه تنها در همین چند مورد ولایت دارد (مزینانی، ۱۳۷۷: ۱۷).

از سوی دیگر، بحث ولایت مطلقه فقیه، بحث جدیدی نیست که تنها از سوی امام خمینی (ره) مطرح شده باشد. نخستین گام را در دوره غیبت در جهت اثبات نیابت فقیه از امام زمان (ع) شیخ مفید برداشته است (شیخ مفید، ۱۴۱۰هـ.ق: ۷۲۱، ۸۱۱ و ۸۱۲) و پس از وی، فقهای بزرگوار شیعه، قلمرو گسترده‌ای را برای ولی فقیه قائل شده‌اند. بسیاری از این بزرگان، اصل ولایت فقیه را مسلم دانسته و پس از شرح و بررسی دلیل‌های حدود اختیارهای ولی فقیه، به این نتیجه رسیده‌اند که فقیه، در دوره غیبت نیابت عامه، ولایت عامه و ولایت مطلقه دارد. اگر چه امام خمینی (ره)، دیدگاه تازه‌ای در باب ولایت فقیه ارائه نداده، بلکه وی، با توجه به نیاز زمان، لازم دیده آنچه را در کتاب البیع و ولایت فقیه آورده، با یادآوری پاره‌ای از اختیارهای ولی فقیه، موضوع را روشن‌تر کنند (مزینانی، ۱۳۷۷: ۱۹).

بر اساس نظریه ولایت مطلقه فقیه امام خمینی (ره)، رهبری ولایتی دارای یک سلسله مراتب طولی و دارای یک نظم ولایتی است. در این نظریه ابتدا حاکمیت کامل و گسترده مخصوص خدای تعالی است. سپس حاکمیت از سوی خداوند به انبیاء الهی و جانشینان آنها واگذار شده است (علم الهدی، ۱۳۹۱: ۲۱۱). بدین ترتیب پس از رحلت پیامبر (ص) حاکمیت به عهده ائمه (ع) و جانشینان پیامبر (ص) گذارده شده است. در زمان غیبت آخرین امام معصوم (ع)، فقهای شایسته مسلمان به‌عنوان نیابت عام از جانب آن حضرت

به‌عنوان ولی فقیه عهده‌دار منصب مدیریت و رهبری سیاسی جامعه و امت اسلامی هستند و مسئولیت مدیریت سیاسی جامعه اسلامی و نظام سیاسی اسلامی را عهده‌دار خواهند بود.

چنان‌که امام خمینی(ره) در این زمینه می‌فرماید: در زمان غیبت، اگر چه شخص معینی برای تصدی امر حکومت قرار داده نشده است، ولی از آنجا که امر حکومت، نیاز حتمی جامعه اسلامی است، ممکن نیست خداوند اهمال کرده باشد. لذا، بنابه تشخیص عقل و راهنمایی نقل، تداوم حکومت و ولایت اسلامی در دوره غیبت امام عصر(ع)، امری ضروری است. همچنین از آنجا که حکومت اسلامی، حکومتی مبتنی بر قانون است؛ آن هم فقط قانون الهی، که برای اجرای احکام و بسط عدالت در سراسر جهان مقرر شده است؛ زمامدار این حکومت، ناگزیر، باید دو صفت مهم علم به قانون و عدالت را که اساس یک حکومت الهی است دارا باشد، و ممکن نیست یک حکومت مبتنی بر قانون تحقق یابد مگر آنکه رهبر و زمامدار آن واجد این دو صفت باشد (امام خمینی(ره)، ۱۳۶۵: ۹).

بنابراین امر ولایت و سرپرستی امت به فقیه عادل راجع است و اوست که شایسته رهبری مسلمانان است؛ چه حاکم اسلامی باید متصف به فقه و عدالت باشد. پس اقامه حکومت و تشکیل دولت اسلامی بر فقیهان عادل، واجب کفایی است (امام خمینی(ره)، ۱۳۶۵: ۱۱). نکته مهم در این بحث آن است که در تمام مسائل مربوط به حکومت، همه آنچه که از اختیارات و وظایف پیامبر(ص) و امامان پس از او محسوب می‌شود، در مورد فقهای عادل نیز معتبر است (امام خمینی(ره)، ۱۳۶۵: ۱۱). البته یکسان بودن اختیارات پیامبر(ص) و ائمه(ع) با فقها به این معنی نیست که از نظر فضایل نیز فقها با پیامبر(ص) و ائمه(ع) نیز یکسان هستند. امام خمینی(ره) در کتاب‌های البیع و ولایت فقیه به این نکته تأکید داشته و می‌فرماید: همسان بودن اختیارات حکومتی فقها با اختیارات حکومتی پیامبر(ص) و ائمه(ع) به معنای همپایی مقام معنوی آنها نیست و این دو نوع خلافت در عرض یکدیگر قرار ندارد (امام خمینی(ره)، ۱۳۶۵: ۱۱).

امام خمینی(ره) در تشریح ولایت مطلقه فقیه بیان نموده‌اند: ... حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله است یکی از احکام اولیه است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حکومت می‌تواند هر امری را چه عبادی و چه غیرعبادی، که جریان آن مخالف مصالح اسلام است از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. آنچه گفته شده است که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آن با این اختیارات از بین خواهد رفت صریحاً عرض می‌کنم که فرضاً چنین باشد این از اختیارات حکومت است و بالاتر از این هم مسایلی است... (صحیفه نور، ۱۳۷۸، ۲۰: ۱۷۰)

همچنین از دیدگاه امام خمینی(ره) ولایت مطلقه فقیه مقید به چارچوب قوانین الهی است. ایشان در سال ۱۳۵۸ پس از تصویب قانون اساسی و اصل ولایت فقیه، ضمن تصریح به این مطلب، همه اعم از پیامبر(ص)، فقیه و غیر فقیه را تحت حاکمیت قانون می‌دانند (صحیفه نور، ج ۱۰، ۱۳۷۸: ۵۳). از دیدگاه ایشان اسلام بنیانگذار حکومتی است که در آن نه شیوه استبدادی حاکم است و نه شیوه مشروطه و جمهوری که متکی بر قوانینی باشد که گروهی از افراد جامعه برای تمامی آن وضع کنند بلکه حکومتی

است ملهم و منبعث از وحی الهی که در تمام زمینه‌ها از قانون الهی مدد می‌گیرد (امام خمینی(ره)، ۱۳۶۵: ۲۰-۲۱).

علاوه بر این از نظر امام خمینی(ره) ولایت مطلقه فقیه مقید به چارچوب مصلحت عمومی است چنان‌که می‌فرماید: کسی بر مسلمین و جامعه بشری حکومت دارد، همیشه باید جهات عمومی و منافع عامه را در نظر بگیرد و از جهات خصوصی و عواطف شخصی چشم‌پوشد، لهذا اسلام بسیاری از افراد را در مقابل مصالح جامعه فانی کرده است، بسیاری از اشخاص را در مقابل مصالح بشر از بین برده است (امام خمینی(ره)، ۱۳۹۰: ۹۵). در جای دیگری نیز بیان می‌کنند حاکم اسلامی می‌تواند در موضوعات، بنا بر مصالح کلی مسلمانان یا طبق مصالح افراد حوزه حکومت خود عمل کند. این اختیار هرگز استبداد رأی نیست. بلکه مصلحت اسلام و مسلمین منظور شده است (امام خمینی(ره)، ۱۳۶۵: ۲۱). نکته دیگری که در نظریه ولایت مطلقه فقیه امام(ره) به چشم می‌خورد آن است که از نظر ایشان ولایت فقیه به معنای نظارت و کنترل فعال است نه حکومت مطلقه شخص حاکم. ایشان می‌فرمایند: ما باید به مردم ارزش بدهیم و خودمان کنار بایستیم و روی خیر و شر کارها نظارت کنیم (صحیفه نور، ۱۳۷۸، ج ۱۸: ۲۰۶).

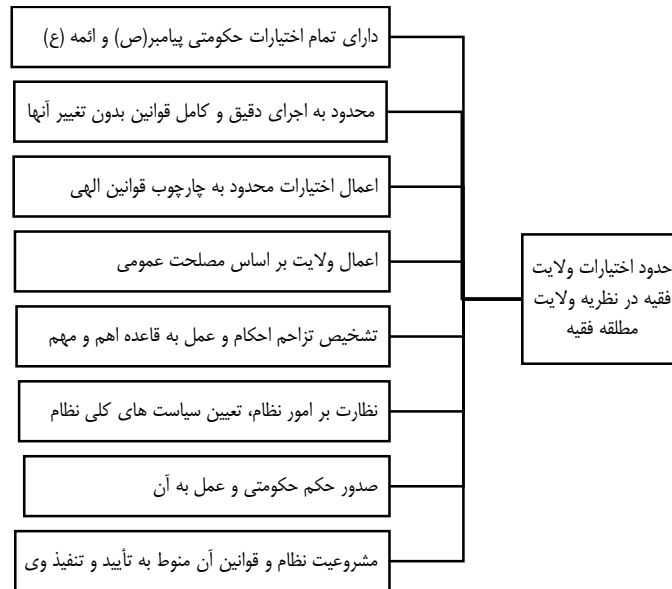
به‌طور کلی می‌توان گفت آوردن کلمه مطلقه به دنبال ولایت، در مقایسه با دیگر نظریاتی است که در مورد حیطه اختیارات ولی فقیه وجود دارد. چرا که در خصوص اختیارات ولی فقیه سه نظریه مهم در میان فقهای شیعه به چشم می‌خورد.

الف- نظریه‌ای که فقیه را مجاز به تصرف در امور حسبیه می‌داند، ولی برای او ولایتی بر انجام این امور قائل نیست و فرق بین این دو (یعنی صرف جواز تصرف و ولایت بر تصرف) را چنین بیان می‌کند؛ در صورت اول وکیل فقیه و شخص منصوب از جانب او پس از مرگ وی عزل می‌شود، در حالی که در صورت دوم (ولایت بر تصرف) با مرگ فقیه، وکیل و منصوب او عزل نمی‌گردد (خوئی، بی تا، ج: ۱: ۴۲۴-۴۲۳).

ب- نظریه‌ای که فقیه دارای ولایت بر تصرف در امور حسبیه می‌داند؛ اما معتقد است که ولایت عامه که از مصادیق بارز آن، حفظ مرزها و نظم کشور و دفاع و اجرای حدود و گرفتن خمس و زکات و اقامه نماز جمعه است برای فقیه ثابت نیست (ارسطا، ۱۳۷۷: ۷۸).

ج- نظریه‌ای که فقیه جامع الشرایط را در تمامی شئون امت و جمیع امور مربوط به حکومت، دارای ولایت می‌داند. بر اساس این نظریه، که مورد قبول امام خمینی(ره) و بسیاری دیگر از فقهاست، از حیث مربوط به حکومت، بین فقیه و پیامبر(ص) و ائمه(ع) فرقی وجود ندارد و همگی دارای اختیارات یکسانی هستند. در نتیجه ولی فقیه مانند معصومین(ع) اختیار اقامه نماز جمعه و اجرای حدود و انعقاد قرار داد صلح و گرفتن خمس و زکات و سرپرستی امور محجورین و اوقاف عامه و به‌طور خلاصه، تشکیل حکومت اسلامی با تمام لوازم آن را داراست. این نظریه معتقد است مطلق امور مربوط به حکومت در تحت ولایت فقیه جامع الشرایط است. لذا این نظریه را ولایت مطلقه نام گذاشته‌اند که گاهی ولایت عامه نیز نامیده می‌شود (ارسطا، ۱۳۷۷: ۷۸).

در نمودار شماره ۱ اختیارات ولایت مطلقه فقیه بیان شده است.



نمودار ۱: حدود و اختیارات ولایت مطلقه فقیه بر اساس نظریه ولایت مطلقه فقیه

ج- ولایت مطلقه فقیه در اندیشه سیاسی آیت الله خامنه‌ای

۱- مفهوم ولایت در اندیشه سیاسی آیت الله خامنه‌ای:

از نظر آیت الله خامنه‌ای مسئله ولایت در دنباله بحث نبوت است، جدای از بحث نبوت نیست. مسئله ولایت، در حقیقت تنمه و ذیل و خاتمه بحث نبوت است. اگر ولایت نباشد، نبوت هم ناقص می‌ماند (خامنه‌ای، ۱۳۹۲: ۵۱۶).

ایشان در بیانات متعدد ولایت را به معنای به هم پیوستگی، اتصال، ارتباط و محبت و اتصال معنوی بیان نموده‌اند. چنان‌که می‌فرمایند: ولایت در اصطلاح اولی قرآنی، ولایت یعنی به هم پیوستگی و هم‌جهگی و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحدند، در یک راه قدم بر می‌دارند، برای یک مقصود دارند تلاش و حرکت می‌کنند، یک فکر را و یک عقیده را پذیرفته‌اند. هر چه بیشتر این جبهه باید افرادش به همدیگر متصل باشند و از جبهه‌های دیگر و قطب‌های دیگر و قسمت‌های دیگر خودشان را جدا و کنار بگیرند، برای اینکه از بین نروند، هضم نشوند. این را در قرآن می‌گویند ولایت (خامنه‌ای، ۱۳۹۲: ۵۲۲).

همچنین از نظر ایشان «ولایت یعنی اتصال فکری، روحی و عملی، ولایت خدا و ولایت ائمه دو تا نیست. ولایت ائمه با ولایت پیامبر(ص) دو چیز نیست، همه‌اش یک چیز است و این ولایت یعنی همان پیوند؛ یعنی ارتباط و اتصال دو چیز، به طوری که به آسانی آن دو چیز را بتوان از هم جدا کرد، من به‌عنوان

یک آدمی که در زمینه مسائل اسلامی فکر می‌کند، وقتی که این ارتباط را می‌خواهم درست در فرهنگ اسلامی بفهمم، این جور استنباط می‌کنم که این ارتباط و این اتصال فکری، روحی و عملی است. در این سه شاخه، اگر بین ما و ائمه، بین ما و خدا، بین ما و پیامبر ارتباط برقرار شد، ولایت برقرار است» (۱۳۶۱/۲/۷).

ایشان در جایی دیگر بیان می‌کنند: اصل معنای ولایت، عبارت از نزدیک بودن دو چیز با یکدیگر است. فرض بفرمایید وقتی که دو ریسمان، محکم به هم تائیده می‌شوند و جدا کردن آنها از یکدیگر، به آسانی ممکن نیست، آن را در عربی ولایت می‌گویند. ولایت، یعنی اتصال و ارتباط و قرب دو چیز به صورت مماس و مستحکم با یکدیگر. همه معانی‌ای که برای ولایت در لغت ذکر شده است - معنای محبت، معنای قیومیت و بقیه معانی، از این جهت است که در هر کدام از اینها، به نوعی این قرب و نزدیکی بین دو طرف ولایت وجود دارد. مثلاً ولایت به معنای محبت است؛ چون محب و محبوب، با یکدیگر یک ارتباط و اتصال معنوی دارند و جدا کردنشان از یکدیگر، امکان پذیر نیست (۱۳۷۶/۲/۶). براساس تعاریفی که ایشان از ولی و ولایت نموده‌اند می‌توان ولایت فقیه را چنین بیان کرد رابطه بندگی و سروری نیست بلکه رابطه براساس محبت و دوستی و یک پیوند قلبی دوسویه است. آیت الله خامنه‌ای ولایت را در دو بعد انسان و جامعه مورد توجه قرار داده؛ ابتدا به ولایت در انسان اشاره نموده و بیان می‌کنند:

ولایت در یک انسان، به معنای وابستگی فکری و عملی هر چه بیشتر و روزافزون‌تر با ولی است. ولی را پیدا کن، ولی خدا را بشناس، آن کسی که او ولی حقانی جامعه اسلامی است، او را مشخص کن، بعد از آنی که مشخص کردی، شخصاً از لحاظ فکر، از لحاظ عمل، از لحاظ روحیات، از لحاظ راه و رسم و روش، خودت را به او متصل کن، مرتبط کن، دنبالش راه بیفت، حرکت کن. آدم دارای ولایت این است؛ ولی را بشناسد، فکر ولی را بداند، با ولی هم فکر شود، عمل ولی را بشناسد، با ولی هم عمل شود، دنبال او راه بیفتد، این با ولایت است (خامنه‌ای، ۱۳۹۲: ۵۶۵).

چنان که آیت الله خامنه‌ای توصیف می‌کنند؛ ولایت یک جامعه به این است که ولی در آن جامعه، اولاً مشخص باشد، بدانند که این است ولی؛ ثانیاً منشأ و الهام بخش همه نیروها، نشاطها، فعالیت‌های آن جامعه باشد. قطبی باشد که همه جوی‌ها و سرچشمه‌ها از او سرازیر می‌شود. مرکزی باشد که همه فرمان‌ها را او می‌دهد و همه قانون‌ها را او اجرا می‌کند. نقطه‌ای باشد که همه رشته‌ها و نخ‌ها به آنجا بر گردد، همه به او نگاه کنند، همه دنبال او بروند. موتور زندگی را او روشن بکند در این جامعه، راننده و پیش قراول کاروان زندگی در جامعه، او باشد. این جامعه، جامعه دارای ولایت است (خامنه‌ای، ۱۳۹۲: ۵۶۷-۵۶۶).

همچنین از نظر آیت الله خامنه‌ای در جامعه ولایت مدار، انسان به کمال خواهد رسید. جامعه دارای ولایت، جامعه‌ای می‌شود که تمام استعدادهای انسانی را رشد می‌دهد. همه چیزهایی که برای کمال و تعالی انسان، خدا به او داده، اینها را باور می‌کند. نهال انسانی را بالنده می‌سازد. انسان‌ها را به تکامل

می‌رساند. انسانیت‌ها را تقویت می‌کند. در این جامعه، ولی یعنی حاکم، همان کسی که همه سر رشته‌ها به او بر می‌گردد، جامعه را از لحاظ مشی عمومی، در راه خدا و دارای ذکر خدا می‌کند. از لحاظ ثروت، تقسیم عادلانه ثروت به وجود می‌آورد. سعی می‌کند نیکی‌ها را اشاعه بدهد، سعی می‌کند بدی‌ها را محو و ریشه سوز کند (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۲: ۵۷۰). ایشان به تلاش ائمه (ع) در همین راستا اشاره نموده و بیان می‌کنند: تمام تلاش ائمه (ع) برای این بوده که ولایت را زنده کنند. جامعه اسلامی را احیاء کنند (خامنه‌ای، ۱۳۹۲: ۵۶۸). آیت الله خامنه‌ای با اشاره به آیات ۵۱ تا ۵۴ سوره مائده علاوه بر آنکه ولایت را به ابعاد مختلف مثبت و منفی تقسیم می‌کنند؛ ولی را نقطه مرکزی جهت‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌ها معرفی نموده و بیان می‌کنند:

در این آیات، هم به جنبه مثبت ولایت، یعنی پیوند داخلی، هم به جنبه منفی ولایت، یعنی قطع پیوندهای خارجی، هم به آن بعد دیگر ولایت، یعنی ارتباط و اتصال با ولی - ولی یعنی آن قطب، یعنی آن قلب، یعنی آن حاکم و امام - به همه این چیزها اشاره شده است (خامنه‌ای، ۱۳۹۱: ۶۲). حفظ پیوستگی‌های داخلی و نفی وابستگی‌های خارجی برای یک جامعه مسلمان، متوقف است بر اینکه یک مرکزیتی، یک قدرت متمرکزی در جامعه اسلامی وجود داشته باشد تا همه نشاطها و فعالیت‌ها و همه جهت‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌های قطب‌ها و جناح‌های مختلف این جامعه را، او رهبری و اداره کند؛ و اسم این ولی است. ولی با تشدید یا، یعنی فرمانروا؛ یعنی آن کسی که همه نیروها از او باید الهام بگیرد و همه کارها به او باید برگردد. آن کسی که مدیریت جامعه اسلامی، هم از جنبه فکری و هم از جنبه عملی با اوست، این اسمش ولی است (خامنه‌ای، ۱۳۹۲: ۵۷۸-۵۷۷). آیت الله خامنه‌ای با اشاره به آیات قرآن بیان می‌کنند که ولایت تنها از آن خداوند است. بر این اساس ولایت نیز به دو نوع ولایت خدا و ولایت غیر خدا (ولایت طاغوت) قابل تقسیم است. بر این اساس در اسلام و نظام اسلامی ولایت خداوند حاکم است. این ولایت از آن جهت که همراه با محبت، ایمان و همدلی است با ولایت غیر خدا متمایز است. لذا ایشان توضیح می‌دهند:

در قرآن کریم هر ولایتی غیر از ولایت خدا را به‌عنوان ولایت طاغوت معرفی کرده‌اند. آن کسی که تحت ولایت خدا نباشد، تحت ولایت طاغوت است (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۲: ۵۹۸). صفای دنیای اسلام و محیط اسلامی و محیط معنوی، ناشی از همین ولایت الله است. این ولایت الهی، با ولایت خداوند در عالم سیاست و محیط سیاسی، تفاوت جوهری ندارد؛ حقیقت هر دو یکی است. لذا در نظام اسلامی، حکومت با محبت، با ایمان، با وحدت و همدلی، همچنین با باهم بودن مردم و حکومت، باهم بودن اجزای حکومت و باهم بودن اجزای مردم است؛ اینهاست که مصداق حقیقی ولایت را در جهان متشنت و متفرق و متنازع، متمایز و مشخص می‌کند و نشان می‌دهد که این نظام اسلامی است (۱۳۷۷/۱/۲۷). آیت الله خامنه‌ای در بیانات متعدد به پیوند ولایت با محبت، به هم پیوستگی و وحدت تأکید دارند.

همچنین ایشان ضمن بیان ویژگی‌های ولایت به‌عنوان حکومت الهی، محدودیت‌های آن را نیز بر می‌شمارند. چنان که می‌فرمایند: «ولایت، یعنی حکومت الهی که هیچ اثری از خودپرستی، سلطنت و اقتدار

خودخواهانه در آن وجود ندارد. ولایت، یعنی حکومتی که در آن در عین وجود اقتدار، در عین وجود عزت یک حاکم و جزم و عزم و تصمیم قاطع یک حاکم، هیچ نشانه‌ای از استبداد و خودخواهی و خود رأیی و زیاده‌طلبی و برای خود طلبی و اینها نیست» (۱۳۷۸/۱/۱۶).

۲- ولایت فقیه در اندیشه سیاسی آیت الله خامنه‌ای:

قبل از ورود به بحث حدود اختیارات ولی فقیه از نظر آیت الله خامنه‌ای، شناخت ولی فقیه از نظر ایشان ضروری به نظر می‌رسد. آیت الله خامنه‌ای با بیان یک نظم ولایی، ولایت و حکومت را از آن خداوند و هر آن کس که او تعیین کند، می‌داند. لذا ایشان نیز مانند سایر فقها، حاکمیت بر انسان را ابتدا از آن خداوند می‌دانند؛ سپس پیامبر(ص)، در مرتبه بعد ائمه(ع) و در زمان غیبت نیز فقیه عالم عادل که با بیان نشان‌هایی از سوی خدا تعیین شده باشد.

لذا می‌فرماید: تنها کسی که حق تحکم دارد، خداست و چون خدا حق تحکم دارد، خدا می‌تواند طبق مصلحت انسان‌ها، این حق را به هر که بخواهد، بدهد و می‌دانیم که کار خدا، بیرون از مصلحت نیست، دیکتاتوری نیست، قلدری و زورگویی نیست کار خدا، طبق مصلحت انسان هاست؛ پس بنابراین او معین می‌کند، ما هم تسلیم می‌شویم. او معین می‌کند پیغمبر را، معین می‌کند امام را، بعد از امام معین می‌کند آن کسانی را که با معیارها و ملاک‌های خاصی تطبیق بکنند. آن کسی که این صفت را داشته باشد، صفاتی را معین می‌کند، می‌گوید اینها بعد از ائمه(ع)، حاکم بر جامعه اسلامی هستند. پس ولی را خدا معین می‌کند؛ خودش ولی است، پیغمبرش ولی است، امام‌ها ولی هستند. آن کسانی که با یک معیارها و ملاک‌های خاصی تطبیق کنند و جور بیابند، آنها معین شده‌اند برای حکومت و خلافت (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۲: ۵۸۳). ایشان از ولی فقیه با عنوان امام یاد نموده و چگونگی انتخاب و شرایط این مقام را چنین بیان می‌کنند:

در جامعه اگر بخواهد همه نیروها به کار بیفتد و همه نیروهای جامعه به صورت یک قدرت متراکمی، به مصالح جمعی بشریت به کار بیاید و جامعه بتواند مثل مشت واحدی باشد، در مقابل جناح‌ها و صف‌ها و قدرت‌های مخاصم؛ احتیاج دارد به یک قدرت متمرکز. به یک دلی احتیاج دارد، به یک قلبی احتیاج دارد این جامعه و این پیکر عمومی امت اسلام. البته شرایطی هم دارد. باید خیلی آگاه باشد، باید خیلی بداند، باید خیلی با تصمیم باشد، باید چشمش دارای یک دید دیگری باشد، باید از هیچ چیزی در راه خدا نهراسد، باید وقتی لازم شد خودش را هم فدا کند؛ اسم چنین موجودی را امام می‌گذاریم. امام یعنی حاکم و پیشوایی که از طرف خدا در جامعه معین می‌شود. اینکه گفته می‌شود از طرف خدا یعنی یا خدا با نام و نشان معین می‌کند مانند پیامبر(ص) و ائمه(ع) یا با نام معین نمی‌کند به نشان معین می‌کند مانند آن فقیه‌ای که جانشین امام منصوص است؛ خود امامی است، منتها امامی است که با نام معین نشده، با نشان معین شده، هر کسی که این نشان بر او تطبیق کرد، او می‌شود امام. امام یعنی پیشوا، یعنی حاکم، یعنی زمامدار، یعنی آن کسی که هر جا او برود، انسان‌ها دنبالش می‌روند؛ که باید از سوی خدا باشد، عادل باشد، منصف باشد، با دین باشد، با اراده باشد از این قبیل حرف‌هایی که در زمینه امامت هست، که حالا

در آن مقام نیستیم. بدین ترتیب اصل ولایت قرآنی وجود امام را ایجاب می‌کند (خامنه‌ای، ۱۳۹۲: ۵۴۵-۵۴۴). بعد دیگر ولایت یعنی ارتباط مستحکم و نیرومند هر یک از آحاد امت اسلام، در همه حال، با آن قلب امت. ارتباط فکری و ارتباط عملی. یعنی درست از او سرمشق گرفتن، درست در افکار و بینش‌ها دنبال او بودن و درست در افعال و رفتار و فعالیت‌ها و حرکت‌ها او را پیروی کردن (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۲: ۵۴۵).

در بیانات آیت الله خامنه‌ای شاخص‌ها و مؤلفه‌هایی را در رابطه با ولایت فقیه می‌توان مشاهده نمود. بر این اساس می‌توان به نظرات ایشان در رابطه با ولایت فقیه دست یافت. در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱-۲- ولایت فقیه استمرار ولایت الهی: آیت الله خامنه‌ای ضمن آنکه به صراحت به الهی بودن ولایت فقیه اشاره می‌کند؛ حکومت در زمان غیبت امام (ع) را مخصوص فقیه جامع الشرایط یا به عبارتی ولی فقیه می‌داند. لذا می‌فرماید: در دوران غیبت کبری، هم به حسب حکم قطعی و صریح عقل و هم بر حسب ادله اسلامی و شرعی، این ولایت و این حاکمیت مخصوص است به انسان دین شناس، عادل، بصیر به اوضاع و احوال زمان، یعنی فقیه. و عرض کردیم که این سلسله مراتب حکومت الهی و ولایت الهی است و در اینکه امروز شایسته‌ترین افراد برای حکومت، فقیه جامع الشرایط است، علی‌الاصول بین فرق اسلامی هیچ‌گونه اختلافی نیست و همه قبول دارند که در هر شرایطی، وقتی که ولی منصوب از قبل خدا نیست، آن کسی از همه شایسته‌تر است که به معیارهای اسلامی نزدیک‌تر باشد، یعنی فقیه، جامع الشرایط، عادل، عالم و مخالف با هوای نفس و بصیر به اوضاع زمان و دارای قدرت تدبیر، یعنی همان چیزی که ما در قانون اساسی جمهوری اسلامی و در نظام این جمهوری به‌عنوان ولایت فقیه شناختیم (۱۳۶۶/۱۲/۲۷).

۲-۲- ولایت فقیه اجرا کننده احکام الهی و ویژگی‌های آن: از نظر آیت الله خامنه‌ای از آنجا که ولی فقیه در جامعه اسلامی باید اجرا کننده قوانین الهی باشد؛ باید عالم بر قوانین اسلام و عادل باشد. لذا می‌فرماید: در جامعه‌ای که مردم آن جامعه اعتقاد به خدا دارند، حکومت آن جامعه، باید حکومت مکتب باشد؛ یعنی مکتب اسلام و شریعت اسلامی و احکام و مقررات اسلامی باید بر زندگی مردم حکومت کند و به‌عنوان اجراکننده این احکام در جامعه، آن کسی از همه مناسب‌تر و شایسته‌تر است که دارای دو صفت بارز و اصلی باشد: اول اینکه این احکام را، شریعت اسلام را، فقه اسلام را از همه بهتر بداند، تسلط و احاطه کامل به احکام الهی و قوانین الهی داشته باشد. خصوصیت دوم اینکه انسان آگاه به معارف الهی و فقه الهی، دارای قدرتی باشد که بتواند خود را از گناه، از خطای عمدی مصون بدارد؛ یعنی همان که در عرف فرهنگ اسلامی به آن عدالت گفته می‌شود. این دو خصوصیت مربوط می‌شود به آن کسی که در جامعه اسلامی می‌خواهد احکام الهی و اسلامی را اجرا کند. در قانون اساسی ما، این حکم واضح، به‌عنوان ولایت فقیه مجسم و بازگو شده است و نظام ولایت فقیه بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ما و بر شکل کلی جامعه ما، حاکم است؛ یعنی در همه گوشه و کنارهای بخش‌های عمده این جامعه، ولایت فقیه حاضر و مؤثر است (خامنه‌ای، ۱۳۹۱: ۲۶۶-۲۶۵). ایشان به‌طور کلی سه ویژگی را برای ولی فقیه بیان می‌کنند:

فقاقت، عدالت و درایت (۱۳۷۷/۳/۱۴). همچنین ایشان در بحث ولایت بر ارزش‌های اسلامی نیز تأکید دارند و می‌فرمایند: اساس کار تمسک به ولایت هم، تمسک به ارزش‌های اسلامی است (۱۳۷۳/۳/۸).

۲-۳- ولایت فقیه مترقی‌ترین تز حکومتی: آیت الله خامنه‌ای علاوه بر آنکه «ولایت فقیه» را جزو مسلمات فقه شیعه می‌دانند (۱۳۷۸/۳/۱۴). بر برتری آن نیز نسبت به سایر نظرات مربوط به حکومت تأکید می‌کنند و می‌فرمایند:

مسئله رهبری - که همان ولایت فقیه است - جزو مترقی‌ترین مسائل اجتماعی و سیاسی امروز است و تز جمهوری اسلامی یکی از پیشروترین ترهاست. بعضی خیال می‌کنند ولایت فقیه یک چیزی است که برای داخل مدارس است، مدارس طلبگی بحث ولایت فقیه را درست کرده‌اند، این جور نیست. ولایت فقیه مترقی‌ترین و مدرن‌ترین ترهای حکومتی امروز است. ولایت فقیه یعنی حاکمیت آن انسانی که تفکر و ایمان و ایدئولوژی حاکم بر جامعه خودش را از همه بهتر وارد است و بهتر می‌شناسند (۱۳۶۵/۴/۲۹).

۲-۴- ولایت فقیه یعنی حکومت دین شناسان: آیت الله خامنه‌ای بر اساس ویژگی‌های فقیه، حکومت مبتنی بر ولایت فقیه را در مقابل سایر حکومت‌ها قرار داده و ولایت فقیه را به‌عنوان یک نظام معرفی می‌نماید. چنان‌که می‌فرمایند: ولایت فقیه یک نظم است در جامعه. یعنی یک چیز کنده از مجموع جامعه نیست، یک نظام است، در جامعه است. اگر بخواهیم آن تصور درست از مفهوم ولایت فقیه را با یک بیان فارسی قابل فهم برای همه ارائه دهیم، معنایش حکومت ایدئولوگ‌هاست، حکومت اندیشمندان اعتقادی است در جامعه؛ این معنای ولایت فقیه است، در مقابل حکومت نظامیان، حکومت زورمداران، حکومت سرمایه‌داران، حکومت کارگران و انواع و اقسام حکومت‌ها و ترهایی که مطرح می‌شود، این ولایت فقیه یعنی حکومت صاحب‌نظران در اعتقاد این جامعه. ولایت فقیه، یعنی حکومت دین شناسان، اسلام شناسان، صاحب‌نظران در اندیشه اسلامی. حکومت در اینجا به معنای رئیس دولت، یا رئیس جمهور نیست بلکه معنایش این است که آن کسی که در امور جامعه، صاحب نظر نهایی است، باید فقیه باشد. البته رئیس جمهور را هم او تنفیذ می‌کند، بقیه چیزها هم از آن طریق درست می‌شود. بدین ترتیب ولایت فقیه، یک نظام است (۱۳۶۱/۱۲/۷).

۲-۵- ولایت فقیه؛ حکومت مردمی اسلامی: از نظر آیت الله خامنه‌ای مهمترین اصل حکومت اسلامی مردمی، ولایت فقیه است. ایشان می‌فرمایند: اگر بخواهد یک حکومتی مردمی باشد و اسلامی باشد، باید خط ولایت فقیه در او تحکیم بشود. والا مردمی هم نخواهد بود، اسلامی هم نخواهد بود (۱۳۶۱/۱/۸). امروز مردم این کشور قانون اساسی و اساس ولایت فقیه را به‌عنوان یک اصل مهم، بلکه مهمترین اصل پذیرفته‌اند و زندگی می‌کنند (۱۳۷۴/۱۱/۱۴).

۲-۶- اصل ولایت فقیه جزو واضحات اسلام: همان‌گونه که امام خمینی (ره) در ابتدای کتاب ولایت فقیه خود بیان می‌کنند «ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد...»؛ آیت الله خامنه‌ای نیز ضمن آنکه ولایت فقیه را از جمله واضحات اسلام بر می‌شمارند؛ به اتفاق نظر فقها بر روی اصل موضوع ولایت فقیه تأکید دارند.

از نظر ایشان موضوع ولایت فقیه، ولو مقداری در توسعه و تزییقش تفاوتی بین علما وجود داشته باشد، جزو واضحات فقه اسلام است (۱۳۷۸/۱۱/۴). لذا اگر حکومتی تشکیل شود و در رأس آن، کسی قرار گیرد که به فرض عالم به دین است، عالم به معنویات است، خویشتر دار در مقابل گناه و مطیع خداست؛ هیچ چیز برای بشریت از این حکومت مفیدتر، نجات بخش تر و فوری تر و ضروری تر نیست. لذا ولایت فقیه موضوعی نیست که ما درباره اصل آن دچار مشکل باشیم و بخواهیم مشروعیت آن را ثابت نماییم؛ چون جزو واضحات اسلام است. اصل ولایت فقیه را هیچ یک از فقهای اسلام، از اول ظهور اسلام تاکنون منکر نشده است. البته در وسعت دایره این ولایت بحث است. و مسلماً روشن است، کسانی که به موضوع حکومت فکر نمی کنند، کسانی که با مسائل سیاسی در جوامع بشری آشنایی ندارند، کسانی که نمی دانند عمل به دین، متوقف بر حاکمیت دین است و بدون حاکمیت دین، عمل به دین به صورت کامل، نه امکان دارد و نه اصلاً قابل تصور است، دایره ولایت فقیه را در این وسعت نمی دانند و از آنها توقع هم نیست (۱۳۷۵/۱۱/۲۵).

۲-۷- ولایت فقیه، حرفی نو در دنیا: بر اساس دیدگاه آیت الله خامنه‌ای ولایت فقیه مطرح شده توسط امام خمینی (ره)، حرفی بی نظیر، نو و بدیع در دنیاست. از نظر ایشان چیزی که در قانون اساسی و در کلمات امام و در عرف انقلاب به عنوان حکومت ولایت فقیه مطرح است، یک حرف کاملاً نو در دنیاست. اساس حکومت اسلامی یک حرف نو در دنیا بود. واقعاً در این قضیه، انقلاب نوآوری‌ای کرد که حریفها مات شدند. این به هیچ وجه شبیه چیزهایی که بعداً تشبیه می کردند، نبود؛ اصلاً شباهتی با نظایر خودش نداشت. چیزی که در قانون اساسی و در کلمات امام و در عرف انقلاب به عنوان حکومت ولایت فقیه مطرح است، یک حرف کاملاً نو در دنیاست. البته ممکن است گفته شود ولایت فقیه یک تعبیر عربی و آخوندی و طلبگی و کتابی است؛ در حالی که این مفهوم بسیار نو و جدید است و معنای آن این است که ما در رأس حکومت، کسی را قرار دهیم که می دانیم تخلف نخواهد کرد. این چیز خیلی مهمی است. شما الان می بینید گرفتاری‌های دنیا از کجاست. ما می خواهیم کسی را در رأس حکومت بگذاریم که می دانیم تخلف نمی کند. ممکن است ما اشتباه کرده باشیم و او تخلف کند. از هر وقت فهمیدیم تخلف کرده، می فهمیم حضور او در این منصب به جا نیست؛ خودش و مردم هم این را قبول دارند. این نکته خیلی بدیعی در مبنای حکومت در دنیاست (۱۳۷۸/۱۱/۴).

۲-۸- ولایت فقیه و مشروعیت قوا: در اندیشه آیت الله خامنه‌ای مشروعیت قوا اجرایی و حتی تقنینی برگرفته از ولایت فقیه است. در صورت عدم تأیید ولی فقیه هیچ یک از امور مشروعیت ندارند. چرا که از نظر ایشان ولایت فقیه مبنای بسیار مستحکمی دارد (۱۳۷۸/۱۱/۴). لذا بنا بر مبانی فقهی اسلامی و بنابر اصل ولایت فقیه، وضع قانون برای هیچ کس جایز نیست و از هیچ کس مشروع نیست، مگر ولی فقیه. یعنی در حقیقت، قانون گذاری هم اعتبارش به اتکا به ولایت فقیه است. قوه مجریه هم اعتبارش به اتکا و امضا و تنفیذ ولی فقیه است، که اگر ولی فقیه اجازه ندهد و تنفیذ نکند و امضا نکند، تمام این دستگاههایی که در مملکت مشغول کار هستند، چه قانون گذاری، چه اجرائیات؛ کارهایشان بدون دلیل و بدون حق

است و واجب اطاعه و الزامی نیست. به خاطر ارتباط و اتصال به ولی فقیه است که اینها همه مشروعیت پیدا می‌کنند. در حقیقت ولایت فقیه مثل روحی است در کالبد نظام (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۱: ۲۷۶).

۳- ولایت مطلقه فقیه در اندیشه سیاسی آیت الله خامنه‌ای

همان‌گونه که ذکر شد مفهوم ولایت مطلقه فقیه، یعنی بحث از حدود و اختیارات ولی فقیه است. در این بخش تلاش گردیده؛ این مفهوم در اندیشه سیاسی آیت الله خامنه‌ای بررسی و حدود اختیارات ولی فقیه بر اساس نظرات و بیانات ایشان بیان گردد. بحث از آنجا آغاز می‌شود که در سال ۱۳۶۶ در پی برخی حوادث و اظهار نظرات، آیت الله خامنه‌ای امام جمعه و رئیس جمهور وقت، در خطبه نماز جمعه در مورد ولایت مطلقه فقیه و محدوده اختیارات ولایت مطلقه فقیه اشاراتی نموده و این‌گونه اظهار نظر می‌فرمایند: «اقدام دولت اسلامی، در برقرار کردن شروط الزامی به معنای برهم زدن قوانین و احکام پذیرفته شده اسلامی نیست... امام که فرمودند دولت می‌تواند هر شرطی را بر دوش کارفرما بگذارد، این هر شرطی نیست، آن شرطی است که در چهارچوب احکام پذیرفته شده اسلام است و نه فراتر از آن. سؤال کننده سؤال می‌کند: برخی این طور از فرمایشات شما استنباط می‌کنند که می‌شود قوانین اجاره و مضاربه، احکام شرعی و فتاوی پذیرفته شده مسلم را نقض کرد و دولت می‌تواند برخلاف احکام اسلامی شرط بگذارد، امام می‌فرمایند: این شایعه است، ببینید قضیه چقدر روشن و جامع الاطراف است» (۱۳۶۶/۱۰/۱۱).

این سخنان باعث شد امام خمینی(ره) طی نامه‌ای تاریخی پرده از «ابتکار ولایت مطلقه فقیه» بردارند. نامه تاریخی امام خمینی(ره) به آیت الله خامنه‌ای در پی سخنرانی ایشان در نماز جمعه در سال ۱۳۶۶ در رسانه‌ها منتشر شد و پرده از «ولایت مطلقه فقیه» برداشت (صحیفه نور، ج ۲۰، ۱۳۷۸: ۱۷۰). در نامه‌ای بعد از آن آیت الله خامنه‌ای نظر امام را تأیید نموده و منظور خود را بیان و خطاب به امام اعتقاد خود را به ولایت مطلقه فقیه ابراز می‌کنند، در نامه آیت الله خامنه‌ای به ایشان آمده است: «برمبنای فقهی حضرتعالی که این جانب سال‌ها پیش آن را از حضرتعالی آموخته و پذیرفته و براساس آن مشی کرده‌ام موارد و احکام مرقومه در نامه حضرتعالی جزو مسلمات است و بنده همه آنها را قبول دارم، مقصود از حدود شرعی در خطبه‌های نماز جمعه چیزی است که در صورت لزوم مشروحاً بیان خواهد شد». امام خمینی(ره) نیز در پاسخ ضمن تجلیل از ایشان آن را تأیید نمودند.

اما شرح ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه ایشان با توجه به بیانات و سخنرانی‌های ایشان در مناسبت‌های مختلف را می‌توان دریافت. ایشان محدوده حاکمیت ولایت فقیه را به گستردگی حاکمیت فقه دانسته و همچنین اختیارات وسیعی را در جهت مصالح جامعه برای ولی فقیه می‌شناسند. بر اساس بیانات و نظرات ایشان اختیارات ولی فقیه در ولایت مطلقه را می‌توان به شکل زیر دسته‌بندی نمود.

۳-۱- حدود حاکمیت فقیه، حدود حاکمیت فقه: در اندیشه سیاسی آیت الله خامنه‌ای در نظریه ولایت مطلقه فقیه، اختیارات فقیه به گستردگی حدود فقه در عرصه زندگی فردی و اجتماعی است. چرا که ایشان فرموده‌اند:

حدود ولایت و حاکمیت فقیه، همان حدود فقه است. تا هر جای زندگی بشر که فقه اسلامی، یعنی احکام الهی گسترده است، ولایت و حاکمیت فقیه هم تا همان جا گسترده است. چون می‌دانیم که فقه اسلامی، هیچ امری از امور زندگی بشر را از حکم الهی، بیرون نمی‌داند و همه مسائل سیاسی، اقتصادی، فردی، اجتماعی، مشمول حکم الهی است، پس حاکمیت ولی فقیه هم شامل همه امور فردی و امور اجتماعی و امور سیاسی و امور اقتصادی و امور نظامی و امور بین‌المللی و همه چیزهایی است که در قلمرو حکم اسلامی و شرعی است (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۱: ۲۷۸). همچنین از نظر ایشان حکومت اسلامی و ولایت فقیهی که امام آوردند و ابتکار و مطرح کردند به همان معنای حکومت اسلامی است؛ یعنی حکومت اسلام، حکومت دین و حکومت شریعت، به همین معنا فهمیده شود. (۱۳۷۸/۱۱/۴).

۳-۲- ولایت حاکم اسلامی بر اموال بر اساس مصلحت: در دیدگاه آیت الله خامنه‌ای حدود اختیارات ولایت مطلقه فقیه، دارای اختیارات گسترده‌ای است که می‌تواند بر اساس آن از اموال و امکانات فردی و عمومی جامعه در جهت مصالح عمومی جامعه بهره گیرد. لذا می‌فرمایند: حاکم اسلامی هر چه را که مصلحت می‌داند، هر مقداری را که لازم می‌داند، از امکانات مردم می‌تواند جذب کند برای مسائل عمومی مملکت. اسلامی که برای حاکم این همه شرایط قائل شده: با اخلاق باشد، عادل باشد، کارآمد باشد، اسلام شناس باشد، بنده خدا باشد، حرام انجام ندهد، همه واجبات را انجام بدهد؛ این اختیارات را هم به او داده، اختیارات حاکم اسلامی یک اختیارات وسیعی است که می‌تواند با این اختیارات از امکانات موجود جامعه، چه امکاناتی که در اختیار عموم افراد قرار دارد، یا از اموال عمومی است، چه امکاناتی که در اختیار اشخاصی وجود دارد استفاده کند، برای مصالح عمومی جامعه (۱۳۶۳/۱۰/۷).

۳-۳- تشخیص و اجرای احکام اسلام در صورت تراجم: توجه به تراجم احکام و تشخیص حکم مهم‌تر نیز در حوزه اختیارات ولایت مطلقه فقیه است. تنها اوست که می‌تواند چنین وضعیتی را تشخیص داده و در صورت لزوم حکم حکومتی صادر نماید. از نظر ایشان این امر، یعنی مطلقه بودن ولایت فقیه، به معنای تغییر احکام نیست. لذا می‌فرمایند: هر جایی که دو تا حکم با یکدیگر مزاحمت بکنند، هر کدام از آنها که مهم‌تر باشد، او را فقیه بر آن دیگری ترجیح خواهد داد. منتها شناختن حکم مهم‌تر، کار همه کس نیست. یک کسی باید باشد که با گستره فقه آشنا باشد، فقه اسلامی را بشناسد؛ مصالح را هم بداند؛ هر کسی هم که فقه را دانست و فقیه بود، نمی‌تواند تشخیص بدهد. ای بسا فقهایی که از مسائل زمان مطلع نباشند، آگاه نباشند، ترجیح یک حکم بر حکم دیگر را اصلاً توجه نکنند و درک نکنند، آنها نمی‌توانند این کار را بکنند. اما در جامعه اسلامی، آن کسی که ولی امت است و رهبر جامعه است و فقیه است و بصیر است و عادل است، تابع هوای نفس خودش نیست، او مصالح مسلمین را نگاه می‌کند. دو تا واجب شرعی است، یا یک واجب و یک حرام است، یا یک واجب و یک شیء مباح است، احکام شرعی مباحش هم باید مباح باشد، نمی‌شود مباح را هم تغییر داد به غیر مباح، اما آنجایی که معارضه باشد، آن مباح را حرام می‌کند به خاطر یک مصلحت دیگر، آن واجب را حرام می‌کند به خاطر یک مصلحت دیگر، آن حرام را واجب می‌کند به خاطر یک مصلحت دیگر؛ این در حقیقت ترجیح دادن یک حکم شرعی است بر یک حکم

دیگر، به خاطر مهم‌تر بودن آن. این، آن احکام ولایتی است. پس توجه می‌کنید که احکام ولایتی و حکمی که از روی مصلحت، ولی فقیه صادر می‌کند، در حقیقت به معنای احیای فقه است. فقه پایمال نشده، فقه احیا شد، چون همان حکمی هم که ترجیح داده می‌شود و لازم الاجرا می‌شود، آن هم حکم فقهی است (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۱: ۲۸۱). (۱۳۶۶/۱۲/۷).

۳-۴- اجرای قاعده اهم و مهم: در اندیشه سیاسی آیت الله خامنه‌ای علاوه بر تشخیص تراحم احکام و صدور حکم حکومتی، تشخیص قاعده اهم و مهم در رابطه با احکام و اجرای آن در جامعه نیز در اختیار ولایت مطلقه فقیه است. لذا در بیانات خود تأکید می‌کنند؛ احکام حکومتی از مجموعه فقه عظیم اسلامی بیرون نیست. این اشتباه است که ما خیال کنیم کسی که با مطالعه رساله عملیه و توضیح المسائل، خواهد توانست احکام گوناگون فقهی را و آنکه مهم‌تر است، آنکه اهمیتش کمتر است تشخیص بدهد، این جور نیست. آن کسی که فقیه است، احکام اسلامی را می‌داند، مهم بودن و مهم‌تر بودن را در میان احکام فقهی تشخیص می‌دهد، او قادر است که ارزیابی کند و بداند کدام یک از اینها از دیگری مهم‌تر است و این اختیار مخصوص ولی فقیه است (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۱: ۲۸۳-۲۸۲) (۱۳۶۶/۱۲/۷).

۳-۵- تشخیص مصلحت نظام: همانند امام خمینی (ره)، در اندیشه سیاسی آیت الله خامنه‌ای توجه و مقید بودن به مصلحت نظام و جامعه نیز از جمله حدود و اختیارات ولایت مطلقه فقیه است. از نظر ایشان تشخیص مصلحت به عهده ولی فقیه است یا کسی که او منصوب کند، یا کسی که او تعیین کند، این جور نیست که هر کسی بتواند در مواجهه با هریک از احکام شرعی، بگوید که من مصلحت نمی‌دانم که این حکم انجام بگیرد، بنابراین این حکم فعلاً تعطیل و آن کاری که مصلحت است انجام بگیرد، به‌عنوان حکم الهی. این چنین چیزی نیست و چنین اختیاری را هیچ کس ندارد، مگر ولی فقیه و آن کسی که ولی فقیه معین کند (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۱: ۲۸۳-۲۸۲). (۱۳۶۶/۱۲/۷).

۳-۶- اجرای دقیق قوانین: اجرای دقیق و جز به جز قوانین است. آیت الله خامنه‌ای ضمن رد خودرأیی و استبداد به تابع قانون بودن ولایت مطلقه فقیه تأکید می‌نمایند. به عبارتی از نظر ایشان مطلقه بودن ولایت مطلقه فقیه را به معنای اختیار کامل در اجرای دقیق و جز به جز قوانین می‌دانند. بعضی‌ها خیال می‌کنند که این «ولایت مطلقه فقیه» که در قانون اساسی آمده، معنایش این است که رهبری مطلق‌العنان است و هر کار که دلش بخواهد، می‌تواند بکند؛ معنای ولایت مطلقه این نیست. رهبری باید موبه‌مو قوانین را اجرا کند و به آنها احترام بگذارد. منتها در مواردی اگر مسؤولان و دست‌اندرکاران امور بخواهند قانونی را که معتبر است موبه‌مو عمل کنند، دچار مشکل می‌شوند. قانون بشری همین‌طور است. قانون اساسی راه چاره‌ای را باز کرده و گفته آنجایی که مسؤولان امور در اجرای فلان قانون مالیاتی یا سیاست خارجی، بازرگانی، صنعتی و دانشگاهی دچار مضیقه می‌شوند و هیچ‌کار نمی‌توانند بکنند- مجلس هم این‌طور نیست که امروز شما چیزی را ببرید و فردا تصویب کنند و به شما جواب دهند - رهبری مرجع است. رهبری بررسی و دقت می‌کند و اگر احساس کرد که بناگزی باید این کار را بکند، آن را انجام می‌دهد. جاهایی هم که به‌صورت معضل مهم کشوری است، به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع می‌شود.

این معنای ولایت مطلقه است، والا رهبر، رئیس جمهور، وزرا و نمایندگان، همه در مقابل قانون تسلیم‌اند و باید تسلیم باشند (۱۳۸۲/۹/۲۶).

۳-۷- ولایت الهی: آیت الله خامنه‌ای در رابطه با اهمیت ولایت فقیه به الهی بودن آن اشاره دارند و می‌فرمایند:

در حقیقت ولایت و حاکمیت ولی فقیه، ولایت و حاکمیت فقه اسلامی است، ولایت و حاکمیت دین خداست، ولایت و حاکمیت ملاک‌ها و ارزش‌هاست، نه ولایت و حاکمیت یک شخص، یعنی خود ولی فقیه هم به‌عنوان یک شخص، موظف است که آنچه حکم ولی فقیه است، اطاعت کند و تبعیت کند. بر همه واجب‌الاتباع است این احکام، احکام ولی فقیه، حتی بر خود ولی فقیه. یک چنین گستره بسیار وسیع و عظیمی را، دامنه ولایت فقیه داراست که منتهی هم می‌شود به ولایت خدا، یعنی چون ریشه ولایت فقیه، ولایت الهی است، ریشه آن ولایت پیغمبر است و همان چیزی است که از پیغمبر به اوصیای معصومینش و از اوصیای معصومین به علمای امت، فقهای امت، آن کسانی که دارای این شرایط هستند، منتقل شده، لذاست که این، دارای یک چنین سعه اختیاراتی است؛ این معنای ولایت فقیه در جامعه اسلامی است (۱۳۶۶/۱۱/۲). بر این اساس به نظر می‌رسد از نظر ایشان نیز ولی فقیه دارای همان اختیارات پیامبر (ص) و ائمه (ع) هستند. ضمن آنکه ولایت فقیه را یک شخصیت حقوقی می‌دانند که حتی شخص حقیقی که در این جایگاه قرار گرفته باید تابع ولایت شخصیت حقوقی ولایت فقیه باشد.

۳-۸- تضاد ولایت مطلقه فقیه با استبداد: آیت الله خامنه‌ای به منظور پاسخ به افرادی که ولایت مطلقه فقیه را با استبداد یکی می‌دانند؛ به ویژگی عادل بودن فقیه اشاره نموده و آن را در تناقض با استبداد می‌دانند. همچنین وجود اطلاق در ولایت مطلقه را بررسی نموده و می‌فرمایند: البته دشمنان، «ولایت مطلقه» را به معنای «استبداد» گرفته‌اند؛ یعنی میل فقیه عادل به‌صورت دلبخواه. این معنا در دل خودش یک تناقض دارد: اگر عادل است، نمی‌تواند مستبد باشد؛ اگر مستبد است و بر اساس دلخواه عمل می‌کند، پس عادل نیست. دشمنان، این را ملتفت نمی‌شوند و این معنا را نمی‌فهمند. این نیست مسئله‌ی «ولایت مطلقه» که فقیه هر کار دلش خواست، بکند؛ یک وقت یک چیزی به نظرش رسید که باید این کار انجام بگیرد، فوراً انجام دهد؛ قضیه این نیست. قضیه این است که یک حالت انعطافی در دست کلیددار اصلی نظام وجود دارد که می‌تواند در آنجایی که لازم است، مسیر را تصحیح و اصلاح کند، بنا را ترمیم کند. البته در اینجا هم خطری که وجود دارد - که باید از این خطر برحذر بود - این است که ما تصور کنیم این انعطاف باید تحت تأثیر فشارهای بیرونی و تغییر در جهت انعطاف به قالب‌های غربی باشد. سر قضیه‌ی قصاص به ما اعتراض می‌کنند و فشار می‌آورند، سر قضیه‌ی دیه به ما فشار می‌آورند، سر قضایای گوناگون در مسائل مختلف به ما فشار می‌آورند؛ لذا ما تسلیم شویم؛ انعطاف به این معنا باشد. نه، این انحراف است؛ این انعطاف نیست. نباید به خاطر اینکه رادیوهای بیگانه و تبلیغات خصمانه و اتاق‌های فکر دشمن و کمربسته‌ی علیه نظام اسلامی، راجع به فلان حکم، راجع به فلان مبنا اعتراض

می‌کنند، فریاد می‌کشند، ما بیائیم بگوئیم حالا تجدید نظر کنیم برای اینکه با دنیا هماهنگ شویم؛ نه، این خطاست، این انحراف است؛ به این انحراف نباید دچار شد (۱۳۹۰/۶/۱۷).

۳-۹- مدیریت کلان ارزشی بدون دخالت در امور سایر مسئولان: از جمله اختیارات دیگر ولایت مطلقه فقیه در دیدگاه آیت الله خامنه‌ای، مدیریت نظام نه به صورت اجرایی بلکه به صورت ارزشی، هم چنین مشخص نمودن حرکت و جهت کلی نظام است. در این حالت ولایت مطلقه فقیه ضمن مشخص نمودن جهت حرکت نظام، ناظر بر امور قواست. البته این امر به معنای دخالت در امور قوا و سایر مسئولان نیست؛ بلکه ولایت مطلقه فقیه رهبری و هدایت را بر عهده دارد. ایشان می‌فرمایند:

یک مسئله، مسئله رهبری است؛ چیزی که در دنیا معمول نیست، در جمهوری اسلامی هست. ولایت فقیه‌ای که امام بزرگوار ما معنا کردند، تعریف کردند و بعد پیاده کردند و بعد خود آن بزرگوار مظهر تام و تمام و کاملش بود. یعنی یک مدیریت زنده و بالنده و پیشرونده. یک جمله‌ای را امام بیان کردند: ولایت مطلقه فقیه. یک عده‌ای با مغالطه خواستند این قضیه را به نحوی مشوب کنند و یک معنای غلط و تفسیر غلطی بدهند. گفتند معنای ولایت مطلقه این است که رهبری در نظام جمهوری اسلامی، مطلق از همه‌ی قوانین است؛ مثل یک اسبِ مهار کننده شده‌ای، هر جا بخواهد، هر کار بخواهد، می‌تواند بکند. مسئله این نبود، این نیست. امام بزرگوار خودش از همه بیشتر به رعایت قوانین، به رعایت اصول، به رعایت میانی، به رعایت جزئیات احکام شرعی مقید بود؛ و این وظیفه‌ی رهبری است. در نظام جمهوری اسلامی، رهبری فقط تابع این نیست که کسی او را به خاطر اینکه شرایط را از دست داده، عزل کند؛ اگر این شرایط در او وجود نداشته باشد، خودش به خودی خود عزل شده است؛ این خیلی چیز مهمی است (۱۳۹۰/۷/۲۴).

رهبری یک مدیریت است؛ البته مدیریت اجرایی نیست. این اشکال و اشتباه هم در طول زمان، از اول انقلاب تا امروز، در بعضی از تبلیغات ادامه دارد. اینجور تلقی کنند که رهبری یک مدیریت اجرایی است؛ نه، مدیریت اجرایی، مشخص است. مدیریت اجرایی در بخش قوه‌ی مجریه ضوابط مشخصی دارد، معلوم است، مسئولین معینی دارد؛ در قوه‌ی قضائیه، هر کدام مسئولیت‌هایی دارند؛ قوه‌ی مقننه هم که معلوم است، رهبری، ناظر بر اینهاست. به چه معنا؟ به این معنا که از حرکت کلی نظام مراقبت کند (۱۳۹۰/۷/۲۴).

در واقع رهبری، یک مدیریت کلان ارزشی است. گاهی اوقات فشارها، مضیقه‌ها و ضرورت‌ها، مدیریت‌های گوناگون را به بعضی از انعطاف‌های غیرلازم یا غیر جائز وادار می‌کند؛ رهبری باید مراقب باشد، نگذارد چنین اتفاقی بیفتد. این مسئولیت بسیار سنگینی است. این مسئولیت، مسئولیت اجرایی نیست؛ دخالت در کارها هم نیست. حالا بعضی‌ها دوست دارند همین طور بگویند؛ فلان تصمیم‌ها بدون نظر رهبری گرفته نمی‌شود، نه، این طور نیست. مسئولین در بخش‌های مختلف، مسئولیت‌های مشخصی دارند. در بخش اقتصادی، در بخش سیاسی، در بخش دیپلماسی، نمایندگان مجلس در بخش‌های خودشان، مسئولان قوه‌ی قضائیه در بخش خودشان، مسئولیت‌های مشخصی دارند (۱۳۹۰/۷/۲۴).

در همه‌ی اینها رهبری نه می‌تواند دخالت کند، نه حق دارد دخالت کند، نه قادر است دخالت کند؛ اصلاً امکان ندارد. خیلی از تصمیم‌های اقتصادی ممکن است گرفته شود، رهبری قبول هم نداشته باشد، اما دخالت نمی‌کند؛ مسئولینی دارد، مسئولینش باید عمل کنند. بله، آنجایی که اتخاذ یک سیاستی منتهی خواهد شد به کج شدن راه انقلاب، رهبری مسئولیت پیدا می‌کند. در تصمیم و عمل رهبری باید عقلانیت در خدمت اصول قرار بگیرد، واقع‌بینی در خدمت آرمان‌گرایی‌ها قرار بگیرد. دستگاه‌های گوناگون - قوه‌ی قضائیه، قوه‌ی مجریه، قوه‌ی مقننه - مثل همه‌ی دنیا، کارهای موظف قانونی خودشان را دارند انجام می‌دهند، با اختیارات کاملی که در قانون اساسی معین شده؛ اما حرکت کلان و کلی نظام اسلامی به سمت آن آرمان‌ها باید منحرف نشود؛ اگر منحرف شد، باید گریبان رهبری را گرفت، او را باید مسئول دانست؛ او مسئول است که نگذارد (۱۳۹۰/۷/۲۴). با این بیانات آیت الله خامنه‌ای بر مستقل بودن و عدم دخالت ولایت مطلقه فقیه در امور مسئولان تأکید می‌کنند و آنها را در حوزه کاری و اجرایی خود مستقل می‌دانند؛ به عبارتی ولایت فقیه در جزئیات امور قوا بر اساس وظایف قانونی خود تصمیم گرفته و عمل می‌نماید. اما نظارت بر حرکت کلی قوا و جلوگیری از انحراف آنها در حدود اختیارات ولایت مطلقه فقیه است.

۳-۱- سایر اختیارات: بر اساس تعاریف ایشان از ولی، می‌توان گفت ایشان در بیانات خود از ولی فقیه با عنوان رهبر تعبیر نموده‌اند؛ به عبارتی منظور ایشان از رهبر همان ولی فقیه است. چرا که در تعریف از رهبر همان تعاریف «ولی» را به کار برده و بیان نموده‌اند: رهبری یک عنوان و یک شخصیت و یک حقیقت برگرفته‌ی از ایمان و محبت و عشق و عاطفه‌ی مردم و یک آبرو است (۱۳۷۹/۴/۱۹). لذا در سخنان آیت الله خامنه‌ای می‌توان به اختیارات دیگری در رابطه با ولی فقیه اشاره نمود. به طور اختصار به برخی از آنها اشاره می‌شود. از جمله: حفظ نظام و انقلاب؛ دفاع از کلیت نظام و حفظ نظام (۱۳۷۹/۴/۱۹)؛ تنظیم سیاست‌های کلی نظام (۱۳۸۲/۹/۲۶)؛ در زمان بدبین شدن مردم به دولت‌ها در اثر تبلیغات دشمن، روشن نمودن حقیقت برای مردم، و بر ملاکردن توطئه‌ی دشمن (۱۳۷۶/۹/۵)؛ در زمان اختلاف افکنی دشمنان در بین جناح‌های گوناگون مردم، مایه‌ی الفت و مانع شدن از تفرقه (۱۳۷۶/۹/۵)؛ همچنین در جایگاه ابراز نظر در مسائل انقلاب است (۱۳۷۶/۹/۵).

ولایت مطلقه فقیه و مردم سالاری دینی

در اندیشه سیاسی آیت الله خامنه‌ای نظریه مردم سالاری دینی در کنار نظریه ولایت مطلقه فقیه، از جمله نظریات طرح شده مربوط به حکومت اسلامی در عصر غیبت است. از نظر آیت الله خامنه‌ای، حکومت اسلامی در عصر غیبت را می‌توان نظام مردم سالاری دینی خواند که مشروعیت آن بر سه اصل مبتنی است: اول، صلاحیت‌های دینی؛ دوم، رضایت و انتخاب مردم و سوم؛ کارآمدی. بر این اساس لازمه مشروعیت هر نظام سیاسی اسلامی، داشتن همزمان هر سه عنصر مذکور در حکومت است و با زوال هر یک، مشروعیت حکومت نیز از بین خواهد رفت. این نظریه در مقابل نظریات تک عنصری، مانند نظریه

مشروعیت الهی بلاواسطه‌ی حاکم اسلامی و نظریه مشروعیت مردمی نظام اسلامی قرار می‌گیرد که یکی بر عنصر رأی ملت و دیگری بر صلاحیت‌های دینی به تنهایی تأکید می‌کند (سعیدی، ۱۳۹۲: ۲۲۴). بر اساس این سه عنصر می‌توان گفت؛ عنصر اول که صلاحیت دینی است به معیارها و ویژگی‌هایی بر می‌گردد که در اسلام برای حاکم اسلامی در نظر گرفته شده است. وجود این معیارها برای حاکم اسلامی ضروری بوده و موجب مشروعیت‌یابی وی می‌گردد.

چنان‌که می‌توان گفت؛ از نظر آیت الله خامنه‌ای ولایت فقیه به معنای ولایت و حکومت شخص نیست؛ حکومت یک معیار و در واقع یک شخصیت است. معیارهایی وجود دارد که این معیارها در هر جایی تحقق یابد، این خصوصیت را می‌تواند پیدا کند که در جامعه به وظایفی که برای ولی فقیه معین شده، رسیدگی کند... بر خلاف همه مقررات عالم در باب حکومت- در قوانین آنها حاکمیت‌ها یک حالت غیر قابل خدشه دارند- در نظام اسلامی، آن کسی که به‌عنوان ولی فقیه مشخص می‌شود، چون اساساً مسئولیت او مبتنی بر معیارهاست، چنانچه این معیارها را از دست داد، به خودی خود ساقط می‌شود. وظیفه مجلس خبرگان، تشخیص این قضیه است. اگر تشخیص دادند، تا فهمیدند این معیارها در این آقا نیست، می‌فهمند که ولی فقیه ندارند؛ باید بروند دنبال یک ولی فقیه دیگر. محتاج نیست عزلش کنند؛ خودش منعزل می‌شود. این نکته خیلی مهمی است (۱۳۷۷/۴/۱۲). این امر در سخنان دیگر ایشان نیز مورد تأکید قرار گرفته است. به‌طور مثال در بیانات دیگری می‌فرمایند:

در اسلام، حاکمیت بر مردم و حکومت، یک امر بی‌ملاک و بی‌مناط نیست. بر حسب شانس یک نفر بیاید زمام امور مردم را در هر رده‌ای از رده‌ها بر عهده بگیرد- بلکه تابع معیارهاست و مهم‌ترین کار این است که این معیارها رعایت شود. البته امکان خطا و اشتباه، ... همیشه متصور است. لیکن اسلام در باب گزینش حاکمان در هر رده‌ای از رده‌ها، معیارها و شرایطی گذارده است و آنچه بر عهده ماست، این است که این معیارها به‌طور کامل رعایت شود (۱۳۸۱/۱۲/۱۳). نکته مورد تأکید آیت الله خامنه‌ای در این مورد، توجه به زایل شدن این معیارها است. بدین معنا که با زایل شدن معیارها و شاخصه‌ها، مشروعیت حاکم اسلامی نیز از بین خواهد رفت و جایگاه خود را از دست خواهد داد. چنان‌که می‌فرمایند: وقتی این عناوین زایل شدند، چه از شخص رهبری و چه از بقیه مسئولان در بخش‌های مختلف، آن مشروعیت هم زایل خواهد شد (۱۳۸۳/۶/۳۱). اما تعیین معیارها توسط دین مشخص شده و مردم در جعل آنها نقشی ندارند؛ بلکه مانند سایر احکام شرعی، مسلمانان باید تبعیت نمایند.

اما ایشان در پاسخ به این سؤال که مردم در کدام یک از مراحل شکل‌گیری حکومت اسلامی نقش دارند؟ می‌فرمایند: در مورد جعل معیارهای حاکم باید گفت اصل تز ولایت فقیه که آن را از روایت و قرآن، استنباط می‌کنیم و به کلمات فقها استناد می‌کنیم، معنایش این است که این موضوع در شرع، تثبیت و بیان شده است؛ یک حکم شرعی است. شارع مقدس، معیارها را بیان کرده است. بنابراین مردم که حکومت مال آنهاست برخوردارشان با این مرحله، مثل برخوردارشان با همه احکام دیگر شرعی است. شارع مقدس، این قضیه را تبیین و معیارها را معین کرده است. اینجا مردم، نقش مؤمن و معتقد و عامل به این حکم و معرفت شرعی را دارند. این مرحله تعیین معیارها برای حاکم است که باید عالم، فقیه و عادل باشد

(۱۳۷۶/۱۱/۱۵). هم چنین ایشان سه ویژگی اصلی فقاقت، عدالت و درایت را به عنوان ضابطه‌های اصلی بر طبق مکتب سیاسی اسلام بر می‌شمارند. از نظر آیت الله خامنه‌ای در مکتب سیاسی اسلام ضابطه‌های رهبری و ولایت فقیه، ضابطه‌های دینی و معنوی است. علم، آگاهی می‌آورد؛ تقوا، شجاعت می‌آورد؛ درایت، مصالح کشور و ملت را تأمین می‌کند. چنان که یکی از ضابطه‌ها از وی سلب شود، چنانچه همه مردم کشور هم طرفدارش باشند، از اهلیت ساقط خواهد شد (۱۳۷۱/۳/۱۴).

بر اساس نظرات و بیانات آیت الله خامنه‌ای، پس از بررسی صلاحیت به‌عنوان عنصر اول مشروعیت و شرط لازم برای قرار گرفتن در مسند قدرت، عنصر دوم یعنی رأی و خواست ملت به‌عنوان شرط کافی بیان می‌گردد. عنصر دوم یعنی رضایت و خواست ملت، مشخص کننده پیوند بین بحث ولایت مطلقه فقیه و بحث مردم سالاری دینی است. آیت الله خامنه‌ای در بیانات خود به نقش مردم در حکومت تأکید دارند و در سخنان مختلف به آن اشاره نموده‌اند.

چنان که ایشان در نفی استفاده از ابزار زور برای رسیدن به قدرت بیان می‌کنند: تغلب در منطق امیرالمؤمنین نیست. با اینکه خود را بر حق می‌دانست، اما کنار نشست، تا وقتی که مردم آمدند، اصرار کردند... آن وقت آمد و زمام امور مردم را در دست گرفت. خودش گفت که اگر مردم نیامده بودند، اگر مردم اصرار نمی‌کردند، اگر این طلب جدی مردم نبود، من علاقه‌ای به این کار نداشتم (۱۳۸۱/۶/۳۰). بر این اساس حاکم دارای صلاحیت دینی، حتی اگر حضرت علی(ع) نیز باشد؛ باید با کسب رضایت و خواست مردم، قدرت را به دست بگیرد. در همین رابطه در سخنان دیگری از آیت الله خامنه‌ای چنین آمده است:

در جمهوری اسلامی، همه مقاماتی که به نحوی در کار مردم دخالت دارند، مستقیم یا غیرمستقیم منتخب مردم‌اند، حتی رهبری. یعنی در نظام اسلامی، دارا بودن معیارها کافی نیست بلکه انتخاب مردم هم شرط لازم است و بدون انتخاب مردم امکان ندارد (۱۳۷۰/۱۱/۱۳). در سخنان دیگری به بررسی معیارها و رأی ملت پرداخته، با اشاره به نفی حکومت زور بیان می‌کنند: نظر مردم تأمین کننده است اما نسبت به آن انسانی که دارای معیارهای لازم است. اگر معیارهای لازم در آن انسان نباشد، انتخاب نمی‌تواند به او مشروعیت ببخشد. پس از آن نوبت می‌رسد به قبول ما، اگر همین آدم را با همین معیارها مردم قبول نکردند، باز مشروعیت ندارد. چیزی به نام حکومت زور در اسلام نداریم (حیدری، ۱۳۸۲: ۲۶). ایشان در بیانات متعددی به رأی و پذیرش مردمی و اهمیت آن در دستیابی به مدیریت نظام اشاره می‌کنند. آیت الله خامنه‌ای رأی ملت را یک رکن مشروعیت نظام می‌دانند و بیان می‌کنند: ... پایه اصلی تقوا و عدالت است؛ منتها تقوا و عدالت هم بدون رأی و مقبولیت مردم کارایی ندارد، لذا رأی مردم هم لازم است. اسلام برای رأی مردم اهمیت قائل است (۱۳۸۲/۹/۲۶).

در جای دیگری تأکید می‌کنند: ... اگر دو نفر، هر دو دارای ملاک‌ها بودند، آن که از نظر مردم شناخته و پذیرفته شد، حاکم است. پس قبول و پذیرش مردم، شرط در حاکمیت است... اگر مردم چنین کسی را نشناختند، خبرگان ملت جستجو کنند، چنین کسی را پیدا کنند و به مردم معرفی نمایند. در این فرض اول خبرگان نمایندگان مردم‌اند. دوم مردم بعد از معرفی خبرگان او را می‌پذیرند، او می‌شود امام (۱۳۶۲/۵/۱۴).

ایشان در مورد انتخاب سایر کارگزاران نظام نیز به اهمیت رأی مردم اشاره نموده و بیان می‌کنند: قانون برای رهبری، ریاست جمهوری، مسئولان قوای سه‌گانه و رده‌های مختلف مدیریت، تا رده‌های شورای شهر و روستا و دیگر جاها ضوابطی را معین کرده است که برخاسته از همان دید و فکر اسلامی است... باید تشخیص داده شود که این شرایط در شخص وجود دارد، بعد در معرض رأی مردم قرارگیر، اگر ملاک، رأی مردم است (۱۳۸۱/۱۲/۱۳). از نظر ایشان اگر مردم حکومتی را نخواهند، این حکومت پایه مشروعیت خود را از دست داده است (۱۳۷۷/۱۲/۴).

در نهایت آنکه با وجود اختیارات وسیع ذکر شده در ولایت مطلقه فقیه از یک سو و اهمیت کرامت انسان در اسلام از سوی دیگر، این پرسش به ذهن متبادر می‌گردد؛ مردم در نظام ولایت مطلقه فقیه چگونه به ایفای نقش خواهند پرداخت؟ پاسخ به این سؤال در جهت روشن نمودن اذهان به منظور جلوگیری از یکی‌انگاشتن استبداد و ولایت مطلقه فقیه ضروری به نظر می‌رسد. همان‌گونه که از بیانات ایشان در رابطه با ولایت مطلقه فقیه و اهمیت مقبولیت و پذیرش مردم، ذکر شد؛ از نظر ایشان ولایت فقیه با استبداد و مطلق‌العنان بودن متفاوت است. لذا در موارد و مناسبت‌های مختلف بر نقش مردم در نظام تأکید دارند. آیت‌الله خامنه‌ای با طرح نظام مردم‌سالاری دینی به این سؤال پاسخ داده و شبهه وجود استبداد را بر طرف نموده‌اند. در بخشی از بیانات ایشان به‌طور کلی به نقش مردم اشاره شده است: در قوه‌ی مجریه و قوه‌ی مقننه و در قضیه‌ی رهبری، حضور مردم، حضور محسوسی است (۱۳۷۰/۱۲/۱۳). آیت‌الله خامنه‌ای حضور مردم را در تمامی شئون حکومت، حضوری عمیق و معنادار دانسته، به این معنا که حاکم و دستگاه حاکمه و قوانین در چنین حکومتی، برخاسته از ایمان قلبی و اعتقاد مردم است (۱۳۶۴/۱/۲۳). ایشان انتخاب ولی فقیه در جامعه اسلامی را به دو طریق می‌دانند، اول انتخاب اکثریت قاطع مردم که «اکثریت قاطع یعنی آن مقداری که اقلیت در مقابل آن، ناچیز می‌باشد» (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۸۷: ۱۰۸). دوم «انتخاب منتخبان مردم که در قانون اساسی ما مجلس خبرگان است» (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۸۷: ۱۰۱). ایشان همچنین بیان می‌کنند مردم از طریق خبرگان به‌طور با واسطه به انتخاب رهبر، اقدام می‌نمایند (۱۳۷۶/۱۱/۱۵). در نهایت در نظام اسلامی که بر اساس ولایت و امامت اداره می‌شود؛ مردمی بودن مردم به معنای مشارکت فعال مردم، هم در عقبه فکری و هم در صحنه‌های مختلف اجتماعی است (۱۳۶۷/۶/۱۱).

اما به‌طور مشخص و دقیق با طرح مردم‌سالاری دینی به وضوح به تشریح نقش مردم می‌پردازند. ایشان در عباراتی به تبیین مردمی بودن حکومت پرداخته و نقش مردم را در حکومت و مردمی بودن حکومت را به دو معنا بیان می‌کنند و می‌فرمایند: مردمی بودن حکومت به دو معناست: ۱- مردم در اداره و تشکیل حکومت و تعیین حاکم و شاید در تعیین رژیم حکومتی و سیاسی نقش دارند؛ ۲- حکومت اسلامی در خدمت مردم است. آنچه برای حاکم اسلامی مطرح است، منافع عامه مردم است نه منافع اشخاص یا قشر و طبقه معین. تا وقتی که حکومت مردمی به معنای اول تأمین نشود و مردم در حکومت، نقشی نداشته باشند، نمی‌شود گفت حکومت مردمی و در خدمت مردم است. در مجموع می‌توان گفت از منظر

رهبری، حکومت مردم سالار دینی علاوه بر دو معنای ذکر شده باید دارای ۲ ویژگی دیگر نیز باشد: بهره‌گیری حکومت از فکر و اندیشه مردم در راه اعتلای کشور؛ آگاه‌سازی مداوم مردم توسط حکومت (۱۳۶۲/۵/۱۴). ایشان همچنین بیان می‌کنند: حکومت عامل مردم است؛ نماینده و خادم و کارگزار مردم است، صاحب حق مردم‌اند (۱۳۸۳/۴/۷). اما نکته قابل توجه آنکه ایشان تأکید می‌کنند: «حقیقت مردم سالاری دینی این است که یک نظام باید با هدایت الهی و اراده مردمی اداره شود و پیش برود» (۱۳۸۰/۸/۲۰). بر این اساس منشأ مشروعیت نظام مردم سالاری دینی برخاسته از اراده الهی است.

بر اساس بیانات ایشان می‌توان گفت در نظام ولایت مطلقه فقیه مردم نه تنها نادیده گرفته نمی‌شوند؛ بلکه این حق را دارند که سرنوشت خویش را تعیین نمایند. جایگاه حق و رأی مردم متناسب با کرامت انسانی آنهاست. در سخنانی از ایشان آمده است: ... رأی مردم بر اساس کرامت انسان، پیش خدای متعال معتبر است. در اسلام هیچ ولایت و حاکمیتی بر انسان‌ها مقبول نیست مگر اینکه خدای متعال مشخص کند... (۱۳۸۲/۹/۲۶). در جای دیگری نیز بیان می‌کنند: ... نتیجه ارزشمندی و کرامت داشتن این است که در اداره سرنوشت بشر و یک جامعه، آرای مردم باید نقش اساسی ایفا کند (۱۳۸۳/۳/۱۴).

همچنین بر اساس معنایی که رهبری از ولایت نموده‌اند می‌توان گفت در تبیین معنای ولایت، تأکید ایشان بر پیوند بین مردم و امام و ولی است. در بخش ولایت به تفصیل بیانات متعدد ایشان در این رابطه ذکر شد؛ مانند: نزدیک بودن دو چیز با یکدیگر، محبت چون محب و محبوب با یکدیگر اتصال معنوی دارند و جدا کردنشان امکان‌پذیر نیست... (۱۳۷۶/۲/۶). آیت الله خامنه‌ای در بیانی به مناسبت عید غدیر، پس از بیان سخنانی در رابطه با ولایت، والی، ولی و مولا در اسلام، به صراحت بیان می‌کنند حقیقت ولایت الهی این است: ارتباط با مردم (۱۳۷۶/۲/۶).

عنصر سوم؛ یعنی کارآمدی نیز پیوند ولایت مطلقه فقیه با مردم سالاری را مشخص می‌نماید. همان‌گونه که در بحث رأی و خواست مردم یعنی عنصر دوم بیان شد؛ هر یک از مسئولان نظام اسلامی به منظور انجام وظایفی در جهت دستیابی به اهداف حکومت اسلامی انتخاب شده‌اند. لذا کارآمدی مسئولان موجب اعتقاد مردم به نظام اسلامی و اسلام می‌گردد. آیت الله خامنه‌ای در این زمینه نیز توصیه‌هایی بیان نموده‌اند: ... توقع مردم از مسئولان در هر رده‌ای این است که به مسئولیت‌های خود عمل کنند و آنچه به‌عنوان وظیفه بر عهده آنهاست، انجام دهند، کارآمدی حکومت به این معناست. اگر مردم، این کارآمدی را در مسئولان کشور مشاهده کنند، اعتقادشان به آنها و به نظام اسلامی و اسلام روز به روز بیشتر خواهد شد (۱۳۸۱/۱۲/۱۳). نقش مردم در مشخص شدن ناکارآمدی مسئولان و نظام قابل توجه است. چنان‌که عدم کارآمدی منجر به عدم مقبولیت مردمی و در نهایت به عدم مشروعیت منجر می‌گردد.

حتی می‌توان گفت طرح مفهوم ولایت مطلقه فقیه از سوی امام خمینی(ره) در دل مقوله کارآمدی قابل درک است. این نظریه در شرایطی شکل گرفت که بن‌بست‌های قانونی پیش آمده، حکومت اسلامی را در زمان حساس جنگ با نوعی ناکارآمدی روبرو ساخته بود. لذا بر اساس بیانات امام خمینی(ره) تلاش

ایشان به منظور جلوگیری از بحران کارآمدی مشاهده می‌گردد (سعیدی، ۱۳۹۲: ۲۶۷-۲۶۶). بر این اساس می‌توان گفت آیت الله خامنه‌ای نیز همانند امام خمینی (ره) به کارآمدی و عدم بروز بحران کارآمدی در جهت مشروعیت نظام توجه دارند؛ تا آنجا که آن را یکی از عناصر مشروعیت بخش بیان می‌نمایند. در پایان در نمودار شماره ۲ اختیارات ولایت مطلقه فقیه در اندیشه سیاسی آیت الله خامنه‌ای ارائه شده است.



نمودار ۲: ولایت مطلقه فقیه در اندیشه سیاسی آیت الله خامنه‌ای

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر بر آن بود تا به این سؤال اصلی پاسخ دهد که جایگاه ولایت مطلقه فقیه در اندیشه سیاسی آیت الله خامنه‌ای چیست؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا به بررسی مبانی نظری ولایت مطلقه فقیه پرداخته شد. در این رابطه بیان شد به کار بردن مفهوم اطلاق به منظور بیان حدود و اختیارات ولی فقیه است. همچنین بر اساس نظرات مطرح شده در این باب، می‌توان گفت ولی فقیه دارای همان اختیارات

پیامبر(ص) و ائمه(ع) است. ضمن آنکه مجری تمام قوانین و احکام اسلام است و در مواقع تراحم با توجه به قاعده اهم و مهم صلاحیت تشخیص حکم اهم را دارد؛ اما حق ایجاد و یا حذف قوانین شرع را ندارد. در ادامه برای درک دقیق‌تر از ولایت مطلقه فقیه ابتدا به تعریف از «ولی» و «ولایت» بر اساس بیانات آیت الله خامنه‌ای پرداخته شد. از نظر رهبری ولایت خاتمه بحث نبوت است؛ و معانی چون به هم پیوستگی، وحدت فکری و عملی، ارتباط معنوی، محبت افرادی که یک عقیده را پذیرفته‌اند. ایشان ولایت را در دو بعد انسان و جامعه مورد توجه قرار داده‌اند. از نظر ایشان انسان در جامعه ولایت‌مدار به کمال خواهد رسید. هم چنین ولایت دارای ابعاد مثبت یعنی پیوند داخلی و منفی یعنی قطع پیوندهای خارجی است. ایشان ولایت را تنها از آن خداوند می‌دانند و ولایت غیر خدا را طاغوت می‌نامند. ایشان با اشاره به یک نظم ولایی، ولایت را از آن خدا و کسانی که از سوی خداوند منصوب شده‌اند می‌دانند. بر این اساس بین ولایت الهی و حکومت‌های مادی تمایز وجود دارد.

در ادامه مقاله به بررسی ولایت فقیه از نظر رهبری پرداخته شد. بر اساس بیانات ایشان ولی فقیه کسی است که از سوی خداوند با نام یا نشان مشخص شده باشد. ایشان ویژگی‌های ولی فقیه را فقاقت، عدالت و درایت برمی‌شمرند. همچنین بر اساس بیانات رهبری نظرات ایشان را در مورد ولایت فقیه می‌توان چنین ذکر نمود: ولایت فقیه استمرار ولایت الهی؛ ولایت فقیه اجرا کننده احکام الهی است. ولایت فقیه مترقی‌ترین تز حکومتی است؛ ولایت فقیه حکومت دین شناسان است؛ ولایت فقیه جزو واضحات اسلام است؛ ولایت فقیه حرفی نو در دنیاست؛ ولایت فقیه موجب مشروعیت قانونگذاری و اجرای امور است.

در ادامه نظر رهبری در رابطه با حدود و اختیارات ولی فقیه یا به عبارتی جایگاه ولایت مطلقه فقیه در اندیشه سیاسی ایشان (هدف اصلی پژوهش حاضر)، مورد بررسی قرار گرفت. در این بخش اختیارات ولایت مطلقه فقیه بر اساس بیانات آیت الله خامنه‌ای، طرح، دسته‌بندی و ارائه گردید. بر این اساس ولایت مطلقه فقیه دارای اختیارات زیر است: حدود اختیارات و حاکمیت فقیه، حاکمیت فقه است؛ لذا حاکم اسلامی براساس مصلحت بر اموال عمومی و فردی ولایت دارد. همچنین تشخیص و اجرای احکام اسلام در صورت تراحم و بر اساس قاعده اهم و مهم تنها در حیطه صلاحیت ولی فقیه است. تشخیص مصلحت نظام نیز از دیگر اختیاراتی است که تنها به عهده ولی فقیه و یا کسی که او معین می‌کند؛ است. اجرای دقیق قوانین و احکام اسلام برعهده ولی فقیه است و خود نیز باید به آن احترام بگذارد. از نظر رهبری ولایت فقیه یک ولایت الهی است و حاکمیت فقیه، حاکمیت ملاک‌ها و ارزش‌هاست نه ولایت شخص و ریشه در ولایت پیامبر(ص) و ائمه(ع) دارد؛ لذا این نظام با هر گونه استبداد و خودرأیی در تضاد است.

همچنین از نظر ایشان ولایت مطلقه فقیه، بر اساس ویژگی عدالت در ولی فقیه با استبداد تناقض دارد. ولایت مطلقه فقیه در امور مسئولان بخش‌های اجرایی، قضایی و مقننه دخالت ندارد؛ بلکه ناظر آنهاست. ولی فقیه یک مدیریت کلان‌ارزشی است که در هنگام ضرورت از انحرافات نظام اسلامی جلوگیری و

دارای این اختیار است که از حرکت کلی نظام اسلامی مراقبت نماید. ضمن آنکه این ولایت مطلقه فقیه است که مانع تفرقه و ایجاد الفت در بین گروه‌ها و جناح‌های گوناگون مردم می‌شود.

نکته حائز اهمیت آنکه، با توجه به اختیارات ولایت مطلقه مردم چه جایگاهی دارند؟ آیت الله خامنه‌ای با طرح مردم سالاری دینی بر نقش مردم تأکید نموده‌اند. بر این اساس مردم در اداره، تشکیل حکومت و تعیین حاکم و رژیم نقش دارند. علاوه بر آن حکومت اسلامی نیز در خدمت مردم بوده و از فکر و اندیشه مردم در راه اعتلای کشور باید بهره‌گیری نماید. ایشان مشروعیت ولایت فقیه را بر اساس مردم سالاری دینی مبتنی بر سه عنصر صلاحیت دینی، پذیرش مردمی و کارآمدی می‌دانند. در میان این سه عنصر، ایشان بر پذیرش و مقبولیت مردم در به قدرت رسیدن ولی فقیه تأکید بسیار دارند. همچنین مردم باید توسط حکومت به صورت مداوم آگاه سازی شوند. از نظر ایشان ولایت مطلقه فقیه از جانب شارع مقدس جعل شده؛ لذا مردم باید در برخورد با آن مانند دیگر احکام شرعی عمل نمایند.

منابع

- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۸ ه.ق)، *لسان العرب*، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- ارسطو، محمدجواد (۱۳۷۷)، «مفهوم اطلاق در ولایت مطلقه فقیه»، فصلنامه‌ی علوم سیاسی، ش ۲. سال اول. ۷۲-۹۰.
- آذری قمی، احمد (۱۳۷۱)، *ولایت فقیه از دیدگاه‌های فقهای اسلام*، قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم.
- بحرالعلوم، محمدبن محمد (۱۳۶۲)، *بلغه الفقیه*، ج ۳. تهران: منشورات مکتبه الصادق.
- پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری (۱۳۹۴)، مجموعه سخنرانی‌ها و بیانات. <http://www.leader.ir>
- پیروزمند، علی رضا (۱۳۷۸)، *نظام معقول تحلیل مبنایی نظام ولایت فقیه با نگاهی به نظرات منتقدین*، تهران.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۱)، *ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت*، قم: اسراء.
- حسینی خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۲)، *طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن*. تهران: صهباء.
- حسینی خامنه‌ای، سید علی (۱۳۸۷)، *هدیه الهی؛ مشخصه‌های حکومت اسلامی و ولایت فقیه*، تهران: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت.
- حسینی خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۱)، *ولایت و حکومت*، تهران: صهباء.
- حقیقت، سیدصادق (۱۳۸۸)، «بررسی و نقد نظریه‌های دولت در فقه شیعه»، فصلنامه‌ی علوم سیاسی، ش ۴۸، زمستان، ۱۹۴-۱۹۱.
- ابوالقاسم حسین بن محمد، (راغب اصفهانی)، (۱۴۰۴ ه.ق)، *مفردات الفاظ القرآن*، تهران: دفتر نشر کتاب.
- سعیدی، مهدی (۱۳۹۲)، *مردم سالاری دینی از منظر آیت الله خامنه‌ای*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- محمد بن محمد بن نَعْمَان (شیخ مفید)، (۵۱۴۱۰ ه.ق)، *المقنعه*، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- علم الهدی، جمیله (۱۳۹۱)، *نظریه اسلامی تعلیم و تربیت*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- کدیور، محسن (۱۳۸۰)، *نظریه‌های دولت در فقه شیعه*، تهران: نی.

- کعبی، عباس (۱۳۸۰)، بررسی تطبیقی مفهوم ولایت مطلقه فقیه، قم: ظفر.
- کواکبیان، مصطفی (۱۳۷۰)، *دموکراسی در نظام ولایت فقیه*، ج ۱، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- مزینانی، محمدصادق (۱۳۷۷)، «ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه امام خمینی(ره) و قرائت‌های گوناگون». حوزه. بهار، شماره ۸۵ و ۸۶، ۶۲-۱۵.
- معرفت، محمدهادی (۱۳۷۵)، «ولایت فقیه از دیدگاه شیخ انصاری و آیت‌الله خویی»، اندیشه‌ی حوزه، ش ۱۷، تابستان.
- موسوی الخمینی، روح الله (۱۳۶۵)، *شؤون و اختیارات ولی فقیه*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- موسوی الخمینی، روح الله (۱۳۷۸)، *صحیفه امام(ره): مجموعه آثار امام خمینی*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، جلد‌های ۱۰، ۱۸ و ۲۰.
- موسوی الخمینی، روح الله (۱۳۹۰)، *ولایت فقیه*، تهران: عروج.
- مؤسسه اطلاعات... قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: اطلاعات.